

یقتل ابن مریم الدجال بیاب و فی حدیث اوس بن اوس عند الطبرانی فی الکبیر نزل عیسی بن مریم عند المنارة البیضاء مشرق  
 دمشق و فی حدیث عبدالرحمن بن العیوب بن یافع بن کیسان عن ابیه عن جده عن ابن عباس ان عیسی بن مریم عند باب دمشق  
 عند المنارة البیضاء ست ساعات من المنارة فی ثوبین منمشقین کان یخدر من راسه اللؤلؤ فی حدیثه ایضا عند البخاری فی تاریخه  
 بلفظ نزل عیسی نوح و در روایتی آمده نازل شود عیسی بن مریم و ندا کند وقت سحر ای مردمان کدام مانع است شمارا از آنکه بیرون  
 آید بسوی این کذاب خبیث و بشنوند سخنان این پسر اراکه آند شمارا فریادرس مددگار گویند این کلام مردی سیه شکمست و در  
 شنودن بنور رخ دو فرو و آید عیسی بن مریم و گوید ای محشر مسلمانان حمد کنید پروردگار خود را و تسبیح او گویند یعنی این حمد  
 و سجده قوت ایشان باشد گام پس بچنان کنند و اراده کنند یعنی اصحاب جال گریختن را و تنگ کند خدا تعالی بر ایشان  
 زمین را چون در نصف ساعت بر باب لد برسد اتفاقاً آنجا عیسی علیه السلام باشد و جال عیسی را دیده بعضی باران خود  
 گوید بر پاکن نماز بر این حرف از خوف عیسی علیه السلام گفته باشد بعد و جال عیسی را گوید ای نبی خدا اقامت نماز گفته  
 است ای فرماید ای دشمن خداگان کردی که تورب لعالین بوده پس نماز برای کدام یک میگذاری و زنادورا بمقرعه و قتل  
 رساند در شاعره گفته طریق جمع میان این روایات آنست که عیسی علیه السلام اول بدمشق نزول فرماید بر مناره بیضاء و آن  
 مناره امروز موجودست نزول او بر شش ساعت از روز اتفاق افتد و از فتوحات گذشته که وی با مردم نماز عصر بگذارد  
 و از اینجا احتمال میرود که نزول او بعد نماز ظهر باشد و در اشتغال او بیهود و نصاری وقت عصر در آید پس با ایشان نماز عصر  
 بگذارد و چنانکه در روایتی هست بعد به بیت المقدس تشریف آورد و بفریاد مسلمانان رسد و در غامد صبح با ایشان ملحق گردد  
 و مهدی علیه السلام احرام نماز بسته باشد و همه مردم یا بعضی ایشان تحریمه نماز بسته باشد بجز ایشان یکی نزد وی تیار  
 و برای تقدیم بگوید و مهدی در نماز باشد و جهت قهقری فرماید عیسی را بعضی مردم بگویند که متقدم شوی این قائل است  
 جواب بد که تقدم امام شمارا باید و مهدی علیه السلام اجابت این امر فعل کند و قائل اجابت آن بقول تاکه بر جواب بر طبق سوا  
 باشد و هرگاه صبح نمایان گردد و اصحاب جال بگریزند زمین بر ایشان تنگ گردد و عیسی علیه السلام ایشان را بر باب لد  
 در یابد و این مصروف صلوة ظهر افتد و جال همین حیل خلاص خود باین وجه جوید که نماز قائم شده است بگذارد و چون ایشان  
 که خلاص اند دست شریف او ممکن نیست از غایت خوف همچو نمک آب بگذارد و عیسی علیه السلام او را دریافته بقتل رساند یا آنکه  
 بعین مذکور نماز غیر وقت انشا کند با آنکه وی تاویل کرد آن را بر ضلالت جهالت خود با و تعالی و قریب این تاویل است  
 آنچه در روایت ابن المبارک از علی کرم الله وجهه آمده بگشاد او را خدا تعالی در تمام بر عقبه افیق وقت سه ساعت از  
 روز بروست عیسی بن مریم در قاموس گفته افیق کامیر و سه عقبه افیق استی در اینجا یک به دیگر است که اقرب بسوی تحقیق  
 و آن آنست که پیشتر گفته شد که نماز در ایام قضا که آخر ایام دجال است برانداخته بگذارد پس کنه آنکه این وقت موافق این تقدیر  
 افتد و برین تقدیر هیچ اشکال نیست در نزول او بدمشق وقت شش ساعت روز در گذاردن این نماز عصر را مردم و ندان  
 جواب یعنی علی بالتحقیق و الصدیق و الصدیق الحق و مهدی السبیل در حدیث انس مرفوعاً آمده سیدرک رجلان من امتی عیسی بن  
 مریم و یسجدان قال الدجال اخرجکم احکم تنه المستدرک و ابن خزیمه بعد حق تعالی یهود و اصحاب جال را شکست میدهد

هجرتی تا پیش از خلق خدا که ستواری کند و می را اگر آنکه گوید سازد خدا بیتی تعالی آن شمس را شجر باشد یا حجر یا عاقل  
 یا او را با کرامی عبد الله مسلمان این است یهودی و بنی مویته نهاده بال یعنی نیست و جال بریا و کیش او را کبر شجر فرقد که از  
 اشجار بود دست می سپنج گوید قال رسول الله صلعم فیکون عیسی بن مریم فی امتی حکما عدلا و اما ما مقسطا یعنی پس باشد  
 حضرت مسیح در امت من حکم عادل و امام منصف و قصه عیسی الی الله تعالی مفصل بیاید اما کیفیت کجالی جال پس کجالی می دو گونه  
 است علم و جعل با علم پس با نظر که بدانند که وی میخورد و می نوشد و خدا بیتی تعالی منزله است از اکل و شرب و می او حورست و  
 خدای ما حور نیست میسکه خدایانند مگر بعد از موت و این مردم در زندگی خود بینند قبل از مردن خود با الی غیر و کس  
 حرام و اما عمل پس باید که تبتی شود بسوی یکی از دو حرم محترم زیرا که و جال در نهاد داخل نشود یا آنجا کند بسوی بیت المقدس  
 یعنی مسجد اقصا یا بسوی مسجد طوی چه در بعضی روایات آمده که آنجا هم ندر آید و بجا آن آیات فواتح سوره که هفت یا کبر نیز آید  
 در جبال و براری یعنی کوه و دشت چه اکثر دخول او در قری باشد عبیده بن عمر گفته قومها در صحبت و جال باشند و گویند  
 ما در صحبت می هستیم و میدانیم که او کافرست لیکن صحبت برای خوردن طعام او و روی از شجرت چون چشم خدا نازل شود  
 بر ایشان هم فرو آید آنچه بنسیم بن حماد با گفت زند در روی او چه از ابی امامه مروی آمده که برک ملاقات کنان شما او را پس  
 باید که تف زند در روی او و راه الطبرانی و تبیح و تکبیر و تهلیل که این قوت مومن است در آن قحط سال یا هر که مبتلا شود  
 بوسی ثابت ماند و صبر کند و اگر بیگند او را در ناز پس بپوشد چشم خود و استغاثت نماید بجز او این ناز بر و سلام گیرد  
 و اما قائل و جال پس معلوم است که عیسی علیه السلام او را قتل کند و اسحق شریب لعالمین این ماجرا گفته طنائسی را شنیدیم  
 میگفت که شنیدیم مجاری را میگفت بنی ان بیع نهاده حدیث یعنی حدیث الجبال الی المودب حتی یعلمه الصبیان فی الکتاب  
 آتشی و از علامات خروج اوست نسیان ذکر او بر سنابر فصل در بیان و جال بودن این صیاد اختلاف کرده اند صحابه  
 من بعد هم جال حدیث در آنکه جال نمک و ابن الصیاد است یا دیگر غیر او بر دو قول و هر قول را اوله است در مستح الباری میان آنها  
 جمع کرده لخص می نیست که در حدیث جابر بن عبد الله آمده که وی حلف میکرد که ابن صیاد و جال است و میگفت شنیدیم  
 عمر را سوگند خود نزد رسول خدا صلعم و انکار کرد آنحضرت بروی و این شمس گفته ابن صیاد را دو بار دیدم یکبار اول  
 و بار دیگر که او را دیدم چشم او طانی شده بود و در لفظی نافر شده بود و این چشم بیرون بر آمده مثل چشم شسته گفتم این  
 چشم تو کی کور شده گفت منیدانم گفتم نمیدانی و این چشم در سرتست گفت اگر خدا خواهد این در عصای تو بگرداند و مسیح  
 کرد چشم خود را و آواز کرد دسته بار آواز سخت مثل خیر حار یا مان من گمان کردند که مگر من او را بعضی خود زدم تا آنکه  
 بشکست و من الله هرگز ندانستم که چه شد و در لفظی آمده که با او یهودی بود وی گمان کرد که من دست خود بر سینۀ او زدم  
 و نفتم سوا شوهر گز تا آواز کنی از قدر خود و این ماجرا بفضله ذکر کردم گفت چه سخنانی از وی شنیده که بیرون آید و جال  
 نزد غصه که بکند آنرا و در لفظی آمده بر انگیزد او را بر مردم غضبی که وی کندا خیره مسلم و عبد الرزاق بسند صحیح و ابن صیاد  
 را با ابو سعید خدری قصه واقع شد که تعلق دارد با مرد جال مسلم از وی بطریق آورده گفت ابو سعید همراه شد مرا از  
 صیاد گفت نمی بینی چه او دیدم از مردم و در لفظی است قصه کردم که رسنه گرفته بد زخمی آویزم و گوی خود را بدان خنجر

از آنچه میگویند مردم ای اباسحیدگان میکنند که من در عالم شنیده تو رسول خدا صلعم میگفت که وی بیوه ایست و  
من مسلمان شده ام و میفرمود که در آید که در مدینه را و من در مدینه پیدا شده ام و کمال اراده مکر دارم و میفرمود که او را اولاد  
نشود و مرا اولاد است و در روایتی است که گفت ابو سعید خدری یک شدم که او را معذور دارم گفت لکن من می شناسم او را و مولد او  
و کجاست می لآن در روایتی است که اگر عرض کنی بر من که من در عالم مکره ندارم گفت ابو سعید پس گفتم او را بتا لک سال از ایوان  
این حدیث را در جلال بود بن بن صیاد حافظ این حجر گفته و لیکن این حدیث نص صریح نیست در آنکه این صیاد همان جلال بود  
ستیرا که آنحضرت صلعم در وی قول فرموده و فرموده ان یکن هو این بود اول قدم او بیدینه بود و چون تمیم داری او را  
خبر کرد خبرم فرموده بانکه در حال همان مجبوس است که تمیم او را دیده و حدیث او بیاید حلف عمر نزد رسول خدا صلعم یعنی بر طرف راست  
و سکوت آنحضرت صلعم بجهت آن بود که وی در آنوقت مترو بود و حلف جابر بنی بر حلف عمر است نزد رسول خدا صلعم و غایت  
حدیث ابو سعید است که این صیاد یکی از دو جلد باشد و از اتباع و جلال که بود گویم یا ابو سعید حدیث آنحضرت صلعم را از تمیم دار  
نشیده باشد بنا بر شش چنین گفته حافظ ابن حجر فرموده و اما تخریج ابو داود و از حدیث ابی بکر فرموده که گفت کند پدر در جلال است  
سال اولاد نشود او را بعد پیدا شود غلامی اعور از خرس اقل النقع و بنوا بر چشم او و سخا بد دل و دو وصف فرموده پدر ما  
هو را گفت پس شنیدیم خبر مولودی که پیدا شد در بیوه و رفتیم از برین العوام در آمدیم بر والدین و ناگاه وصفی که آنحضرت صلعم  
کرده بود بود است گفتیم شمار او اولاد هست گفتند سی سال است که ما را اولاد نمیشود حالا این سپریک چشم گنگ اقل النقع پیدا  
شد حدیث پس بیعتی در جواب زین روایت گفته که متفرد است بان علی بن یزید بن جده ان و نیست قوی حافظ گفته دست میکنند  
این حدیث را آنکه اسلام ابو بکر همین ترو اول از طائف بوده وقت حصار او در سنه هشت از هجرت و در صحیحین است که چون می مجمع  
شد با رسول خدا صلعم در نخلستان بود همچو محترم یعنی مرهق بود و در غلظت آمده و قد قارب علم پس ابو بکر زمان مولد او در بیوه  
از کجا دریافته حال آنکه وی در مدینه ساکن نشده مگر قبل وفات رسول خدا صلعم بدو سال و چگونگی در زمین آنحضرت همچو محترم باشد  
پس آنچه در صحیحین است همان معتد علیه است بعد از منقی نقل کرده که نیست حدیث جابر زیاده از سکوت آنحضرت صلعم بر حلف  
عمر و محتمل که آنحضرت متوقف باشد در امر وی باز بتبیینی از طرف او تعالی آمده که در حال غیر است چنانکه مقصدی قصه  
تمیم داری است حافظ گفته بعضی تو هم کرده اند که حدیث ناطقه بنت قیس در قصه تمیم مفرد است حالا که  
این چنین نیست چه ناطقه بنت قیس ابو هریره و عایشه و جابر هم آن را روایت کرده اند و  
حدیث ابو هریره را احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابو یعلی روایت نموده و حدیث عایشه حدیث ناطقه مذکوره است از شیخی  
گفت ملاقات کردم قاسم بن محمد را وی گفت گواهی میدهم بر عایشه که حدیث کرد مرا چنانکه حدیث کرد قاطره حدیث جابر  
ابو داود بسند حسن آورده و حدیث ناطقه بنت قیس را مسلم و ابو داود و بالمعنی اخراج نموده اند و هر غری و ابن ماجه و ترمذی  
گفته حسن صحیح و لفظ روایت مسلم اینست که گفت شنیدم منادی رسول خدا را صلعم ندا میکرد و الصلوة جامعه پس آمد  
بسوی سجده نماز گذارم با رسول خدا و چون نماز بگذارد نشست بر بنبر و وی خنده میفرمود و گفت بگیر در آن حال  
نماز خود را یعنی بجای خود نشیند باز فرموده میدانید که چرا فرمودم شما گفتند خدا و رسول دانا تر اند فرموده شد صحیح

مردم شمارند و آنرا در غایت با ابریت لکن جمع نمودم بر اینی آنکه تمیم داری مروی انصاری بود و اسلام آورد و حدیث کرد و مرا حدیثی که  
آنرا نقل نمودم و نیز بر آن حدیث میگردم شمارا بدان از شیخ در حال حدیث کرد و مرا با آنکه وی نشست در سفینه یعنی کشتی در بیانی با  
منی کس از قبیله انجم و جدام پس عیب کرد با ایشان بخرج دریا تا یکماه در بحر پس بلخی شدند بسوی جزیره وقت غروب شمس نشستند  
و از قریب یعنی سفینه خورد که آنرا با سفینه بزرگی می بندند و در کتاب سفینه در آن برای قصه خروج میباشند پس داخل شدند در  
جزیره و ملاقات کرد ایشان را ابد اطلب یعنی حیوانی بسیار موی غلیظ و در روایت ابو داود است که ناگاه زنی بست که می  
موی خود را گفتند و ای ترا کیست تو گفت جسام موسوم شد بحیاسه یعنی جیم و تشدید سنبل اولی بنا بر تحبس کردن او  
اجتار را عبداللہ بن عمر و گفته و ابوالارض که در آخر زمان بیرون آید و با مردم کلام کند همین است چو گفت جسام بر وی رسید  
این مرد که در دست که میشتاق خبر شماست گفت تمیم داری چون نام بر مرد را ترسیدیم از وی که مبادا شیطان باشد  
رقیم پشیمان که در آمدیم بدیر ناگاه در وی انسانی است اعظم آنچه گاهی دیده باشیم در خلقت در وثاق شدیم مجروح  
اند هر دو دست او بسوی گردن او ما بین هر دو رو که او تا هر دو کعبه یعنی دست پابسته مقید است گفتیم و ای ترا کیستی  
تو گفت قدرت یافتید شمار خبر من پس خبر دهید مرا که کیستید شما گفتند ما مردم عرب هستیم سوار شدیم کشتی در بیانی را و اجناس  
خبر کردی گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان بفتح موحده و کبسه نخوانند قریه در شام است آیا اثره میدهد و بار می آرد گفتیم  
گفت آگاه باشید نزدیک است که نژاد هر گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه در وی آب است گفتند بسیار آب آرد گفت نزد  
است که آبش برود گفت خبر دهید مرا از عین زغر بضم زای و نصح غین عجبین بر وزن ضر و بلده معروف است در جانب شرقی  
و مشرق درین چشمه آب است و اهل می بآب این چشمه نراعت میکنند گفتیم آری این چشمه با کثیر دارد و کسان او زراعت میکنند  
ازین آب گفت خبر دهید مرا از منی این که وی چه کار کرد گفتند بیرون آمد از که و نزول کرد پیشرب گفت مقالمه کردند او را عرب  
نعم گفت چه کرد با ایشان پس خبر کردیم او را با آنکه وی غالب بر آنچه متصل او است از عرب اطاعت او نمودند گفت آگاه باشید  
که این بهتر است برای آنها که اطاعتش کنند من میجو و نزدیک است که ذن داده شود مرا و خروج پس بیرون آیم و سیر کنیم  
در ارض و نگذارم هیچ قریه مگر بسوی طکنم در آن در چهل شب جز که و طیبه که این برود محترم اند بر من هر گاه خواهم که در آن  
در یکی ازین برود پیش آید مرا فرشته که در دست او سستیخ برهنه باز می آرد مرا از آن و بدستیکه بر هر لقب از انقباب و  
ملاکه باشد که حراست می کنند فرمود رسول خدا صلعم و طعن کرد بخضره خود بحسب معنی عصایا شاخی که در دست ملک باشد  
و خطیب شماره میکند بدان وقت خطابت منبر مراد جو بدستی خورد دست که در دست شریف بود اینست طیبه است با گفت  
این را یعنی مدینه آگاه باشید که حدیث کردم شمارا پس گفتند مردم نعم آگاه باشید که وی در بحر شام یا بحرین است فی ظلم  
از قبل مشرق است و اشارت کرد بدست مبارک خود بسوی مشرق و در بعض طرف که نزدیک بیقی است آمده که وی آن  
است یعنی کینه سال و سندش صحیح است بهیچ گفته در وی این است که در حال اگر که در آخر زمان بیرون آید غیر این صیاد  
و این صیاد یکی از وجالین کذابین است که آنحضرت صلاهم اجناس خروج شان نسوده و این را که میگویند این صیاد  
در حال است گو یا قصه تمیم داری شنیده اند و رنج جمع میان این بر دو سخت بعید است زیرا که چه قسم الیتام میگیرد و

در آثار حیات نبوی شبیه محتمل باشد آنحضرت مسلم با وی مجتمع گشته او را پسر خود می خواندند حیات وی مسلم شیخی سبحون در خبره  
 عربی جزایر بحر موثوق بحمد باشد و ایشان از خبر شیخی مسلم استفتا کنند که آیا بیرون آورده یا نه پس اولی آنست که محل برعد  
 اطلاع کنند و ما اسلام ابن صیاح و جهاد و پس صحیح نیست در آنکه وی غیر دجال است چه احتمال دارد که خاتم او بشتر شود  
 ابو نعیم در تاریخ اصفهان از حسان بن عبد الرحمن بن ابی آثره که گفت هرگاه مستخرج کردیم اصفهان را بود در میان عسکر  
 و در میان یهود فاصله یکسخت بودیم با که می آیدیم اصفهان را و غلغله می آوردیم از آنجا پس آنکه در اصفهان بروی و دیدیم که یهود  
 پائی با منی خود میگویند و منی نزد یعنی شادی میکنند و رقص می نمایند و می دانند و می دانند که از ایشان بود پرسیدم این چیست گفت  
 پادشاه با که بوی طلب فتح بر عرب میکنم می آید پس شب نزد او بر سطح خوابیدم و صبح نماز گذاردم چون آفتاب آمد ناگاه از خوشگلی از  
 طرف عسکر معلوم شد چون نظر کردم مردیست بروی قبه از ریحان است میوه پامیکو بند پس تا این دم عود نکرد و حافظ گفته است  
 بن عبد الرحمن بنی شتاسم با آن روایت ثقات اند و ابو داود بسند صحیح از هار آورده که گفت گم کردیم ابن صیاد را یوم حره  
 در اول امیره بسند حسن این خبر را بر تضعیف خبر مرگ او بجهت و آنکه بروی نماز گذاردند و روی او را کشاده دیدند میکنند و نیز  
 گفتیم نمیشود با خبر حسان بن عبد الرحمن زیرا که مستخرج اصفهان در خلاف عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود و چنانکه ابو نعیم در  
 تاریخ خود گفته و میان قتل عمر و حره چهل سال است چه حره در زمین زید پدید بوده و غایت محذرت از وی نیست  
 که قصه مذکوره را والد حسان بعد مستخرج اصفهان دین ملت مشاهده کرده باشد و جواب ما در قول می ما افتخما اصفهان  
 محذوف باشد تقدیر عبارت چنین بود و صحت اتعا بدوا و اترو و الیه فخرت قصه ابن صیاد و زمان مستخرج اصفهان زمان  
 دخول ابن صیاد در آنجا مستخرج نباشد طبری در او سطر از حدیث فاطمه بنت قیس مرفوعا آورده که بیرون آید و جال از صیاد  
 و کذا من حدیث عمر بن حصین رضی الله عنه و احمد بسند صحیح از انس آورده که بیرون آید و جال از صیاد و ابو نعیم  
 گفته یهودیه قریه سنجله قری اصفهان است و او را یهودیه از آن نامند که مختص بود بسکونت یهود و همیشه همچنین ماند تا آنکه حضرت  
 او را ایوب بن زیاد امیر مصر در زمین مهدی بن منصور عباسی و ساکن شدند در آنجا مسلمانان باقی ماند برای یهود از وی قطع  
 اینست ملخص کلام فتح الباری و حاصلش صحیح بودن دجال غیر ابن صیادست بوجه آنکه عور باشد و از یهود باشد  
 و در یهودیه ساکن بود و الی غیر ذلک احادیث ابن صیاد همه محتمل است و حدیث جاسه نص است پس مقدم باشد در اشنا گفته  
 و مؤید مرجع بودن او غیر ابن صیادست آنکه قصه تنبیه داری تاخرست از قصه ابن صیاد و پس همچو نسخ باشد برای او و نیز  
 وقت اخبار آنحضرت صلعم بانکه دجال در بحر شام یا بحرین است لابلکه از طرف مشرق بر آید این صیاد در مدینه بود پس اگر  
 وی دجال می بود میفرمود که وی در مدینه است و نتوان گفت که این حرف با نجات نفرموده که می آید او را بکشند و خبر  
 داد با انجام کار او زیرا که قتل شخص قبل از اجل او نمی تواند شد و مقدر آنست که قاتل می نبی خدا عیسی بن مریم علیها  
 است و اگر چنین می بود بیان نمیکرد آنحضرت صنفی خوارج را که او را چنین و چنان اصحاب باشند و هم بیان نمیکرد قاتل  
 علی کرم الله وجهه را که رنگین کند ریش او را از یافوخ او و بیان نمیکرد حکم بن عاص را که از صلب وی مغز سفت بیرون  
 آید الی غیر ذلک نیز مؤید است اخراج نعیم بن حماد از طریق حمیر بن نفیر و شرح بن عبید و عمر بن الاسود و کثیر بن مرزبان

که گفتند و حال انسان نیست بلکه شیطان است که بهقتاد حلقه در بعضی جزایر زمین او را بسته نگاه داشته اند و معلوم نیست  
که سلیمان بن داود او را بسته است یا کسی دیگر سوائی او و چون بیاید وقت ظهور او فک کند خدائی تعالی از وی هر سال  
یک حلقه و هر گاه نمایان شود و بیاید او را ماده خر که عرض ما بین هر دو گوش او چهل ذراع باشد و دجال بر پشت او منبری از  
نحاس نهاده بروی نشیند و قبائل جن و را تابع شده برای وی خزان بر زمین بیرون آرند حافظ این حجر فرموده و این مکر  
نیست با وجود بودن او این صیاد و هو الدجال و شاید که ایشان بخوبی در موت ثقات تلقی کرده اند این را از بعضی کتب  
اہل کتاب آتشی و این منافی قول بعضی جزایر زمین نیست زیرا که بحکم قول آنحضرت صلعم در قصه تمیم داری من قبل المشرق با  
آخر وقت او باشد چنانکه خروج کند و این صیغ سورخ ذکر کرده که دجال از اولاد شوق کاہن مشہوست و يقال ہو  
شوق نفسہ انظرہ اللہ یعنی خود شوق است و او تعالی او را جہلت او و مادرتش جنید بود بر پدرش عاشق گردیده و برای  
او دجال پیدا کرده و شیاطین برای او عجاب میساختند سلیمان علیہ السلام او را گرفته در بعضی جزایر محبوب فرموده لیکن  
حافظ این حجر گفته این قول سخت و اہمی است و غایت جمع میان مضمون حدیث تمیم داری و بودن او این  
صیاد آنست که آنکه تمیم و را موثق دیده و دجال بعینہ همان است این صیاد شیطان است که در صورت دجال ظاہر گشته  
در مدتی که او تعالی خروج او را در آن مدت تقدیر کرده است و اللہ اعلم انشی اگر گویند بعد ثبوت اسلام و حج و جہاد این صیاد  
حکم بکفر او چه می توان کرد تا بدجال بودن او چه رسد اصل بقار او بر اسلام است تا موت گویم قول ابو سعید و حدیث مذکور  
اگر خود را دجال گوید مکره ندارم دلالت بر عدم اسلام او در باطن میکند چه مسلم هرگز بدعوی نبوت یا ربوبیت راضی نشود  
فہذا الذی جوزا حکم بذک اللہ علم قف قصہ دجال مشتمل بر چند شرط از آنجمله قطب شدیدیست تا سه سال و  
حدیث این مضمون سابق گذشته و باین اشارت است در قول وی صلعم کیون بینیدی الساعة سنوات خداعات یصدق  
فیہا الکذاب یکذب الصاوق الحدیث و آنرا بنجله است تقارب مان تا آنکه سال ہجوماہ و ماہ چون جمہ و جمہ چون کروز و روز  
چون یکساعت و ساعت ہجوماہ یعنی شعلہ آتش باشد و آنرا بنجله اخراج ارض است کنوز خود را در این در زمان ہر یکی  
از جہدی و عیسی دجال واقع شود و لکل منہم شی منہا لکن در زمین ہرک و عیسی حمت باشد و در زمین دجال بلا و محنت و  
از آنجمله خروج شیاطین است و آوردن ایشان اخبار روع و خواندن ایشان تسارن را بر مردم و احادیث اینہم مقاصد  
گذشت و آنرا بنجله کفر اقوام است بعد ایمان و رجوع ایشان بسوی عبادت او تا ان طیا لسی از ابو ہریرہ آورده کہ گفت  
قام نشود قیامت تا آنکہ برگردد مردم از امت من بسوی عبادت او تا ان پرستش کنند او را و احادیث این مضمون بسیار  
است گویم این رجوع ہم درین زمانہ یافتہ میشود در بعضی افراد و لغو باشد من جمیع ما کہ ہ اللہ و باللہ العصۃ قف شوکا  
در توضیح گفته و اما الاحادیث الواردة فی الدجال فالذی اذکرہ ہنا ما یہ حدیث الحدیث الاول حدیث ابی سعید الخدری  
عند البخاری و مسلم و الثانی حدیث حذیفہ عند الشیخین ابی داؤد و الثالث حدیث ابی سعید الخدری عند زرین و  
الرابع حدیث ابی عمیر عند البخاری و مسلم و الخامس حدیث فاطمہ بنت قیس فی اخبارہ صلعم عن تمیم الداری فی تمیم لقیہ  
فی جزیرۃ و القصة طویلة قد استوفانا مسلم فی صحیحہ و ابو داؤد و الترمذی و السادس حدیث عائشہ عند احمد فی

السبع حديث بن عمر ايضا عند البخاري ومسلم الثامن حديث النجاشي بن سميان عند احمد في السنن ومسلم والترمذي  
 التاسع حديث يزيعة عند احمد في السنن والحاكم في المستدرک العاشر حديث ابى سعيد عند مسلم الحادي عشر حديث  
 ابن عمر ايضا عند احمد في السنن ومسلم الثاني عشر حديث ابى عبد الجبار في التاريخ الثالث عشر حديث خديفة ايضا عند احمد  
 ومسلم وابى داود الرابع عشر حديث ابى سعيد ايضا عند احمد الخامس عشر حديث ابى بكر عند الترمذي والحاكم السادس  
 عشر حديث ابى هريرة عند الطبراني في الاوسط السابع عشر حديث حفصة عند احمد ومسلم الثامن عشر حديث ابى هريرة ايضا  
 عند البخاري ومسلم التاسع عشر حديث عبد الله بن بسر عند احمد وابى داود وابن ماجه المونى عشرين حديث ابن عمر ايضا عند  
 الحاكم في المستدرک الحادي والعشرون حديث معاوية عند احمد وابى داود والثاني والعشرون حديث شريك عند احمد  
 ومسلم والترمذي الثالث والعشرون حديث هشام بن عامر عند احمد ومسلم الرابع والعشرون حديث عمران بن حصين عند  
 احمد الخامس والعشرون حديث انس عند احمد السادس والعشرون حديث ابى بكر عند احمد ومسلم السابع والعشرون حديث  
 ابن عمر ايضا الثامن والعشرون حديث خديفة ايضا عند البخاري التاسع والعشرون حديث ابى عبيدة بن الجراح عند  
 احمد وابى داود والترمذي ابن جبان والحاكم الحديث المونى ثلثين حديث عبادة بن الصامت عن احمد وابى داود  
 الحادي والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم وابى داود والترمذي الثاني والثلاثون حديث نبيك بن  
 صيرم عند الطبراني في الكبير الثالث والثلاثون حديث انس ايضا عند احمد والبخاري ومسلم والترمذي وابى داود الرابع والثلاثون  
 حديثه ايضا عند الحاكم الخامس والثلاثون حديث عمران بن حصين ايضا عند احمد وابى داود والحاكم السادس والثلاثون حديث  
 انس ايضا عند احمد ومسلم السابع والثلاثون حديث ابى بكر عند احمد والترمذي الثامن والثلاثون حديث ابن عمر ايضا عند احمد  
 ماجه التاسع والثلاثون حديث ابى هريرة ايضا عند مسلم المونى اربعين حديث خديفة ايضا عند احمد والبخاري ومسلم  
 وابى داود الحادي والاربعون حديث ابن مسعود عند احمد والبخاري ومسلم الثاني والاربعون حديثه ايضا عند احمد  
 الثالث والاربعون حديث هشام بن عامر ايضا عند احمد ومسلم خديفة ايضا عند احمد والبخاري ومسلم  
 والاربعون حديث اسما بنت زيد عند الطبراني في الكبير الخامس والاربعون حديث ابى هريرة ايضا عند مسلم السادس  
 والاربعون حديث ابى هريرة ايضا عند مسلم وحديث العلاء بن خالد عند الطبراني في الاوسط السابع  
 والاربعون حديث ابى بن كعب ايضا عند احمد الثامن والاربعون حديث رجل من الصحابة عند احمد والخطيب التاسع  
 والاربعون حديث ابى سعيد ايضا عند الحاكم المونى خمسين حديث داود بن عامر عند احمد وابن مسنيح وابى نعيم  
 سعيد بن منصور الحادي والخمسون حديث ابن عمر ايضا عند احمد الثاني والخمسون حديث سفينة عند احمد  
 الطبراني في الكبير الثالث والخمسون حديث ابى سعيد ايضا عند العقيلي الرابع والخمسون حديث عبد الرحمن بن  
 جبير بن نفير عن ابيه عن جده عند الطبراني والحاكم وابن عساکر الخامس والخمسون عن خديفة ذكره في كثر الاعمال  
 السادس والخمسون حديث ابن عمر عند الشيخين ابى داود والترمذي السابع والخمسون حديث سلمة بن الاكوع  
 عند الطبراني في الكبير الثامن والخمسون حديث ابن امانه عند الطبراني في الكبير التاسع والخمسون حديث سمرة

عند محمد بن الطبراني الموفى حديث انس عند نعيم بن العلقم بن الحادي والستون حديث رجل من الصحابة عند نعيم ايضا  
الثاني والستون حديث ابى بكر عند الطبراني الثالث والستون حديث ابن عباس عند احمد والطبراني الرابع  
والستون حديث حذيفة عند الطبراني الخامس والستون حديثه ايضا عند احمد السادس والستون حديث ابى بكر  
عند احمد السابع والستون حديث نافع بن عتبة بن ابى وقاص عند ابن ابي شيبة وحاكم الثامن والستون عن محمد  
بن عماره عند ابن ابي شيبة التاسع والستون حديث اسما بنت عميس عند الطبراني الموفى سبعة عشر حديث عبد الله بن  
عند الطبراني الحادي والسبعون حديث عبيد بن عمير مرسل عند نعيم بن حماد الثاني والسبعون حديث عبد الله بن مفضل  
عند الطبراني الثالث والسبعون حديث المغيرة عند الطبراني الرابع والسبعون حديث ابن عمر عند الطبراني الخامس  
والسبعون حديث جابر عند احمد السادس والسبعون حديث معاوية عند الطبراني السابع والسبعون حديث ام سلمة  
عند الطبراني ثمانين حديث ابن مسعود عند ابى نعيم فى الحلية الحادي والثمانون حديث الصعب بن جثامة عند النسائي  
وابى قانع الثاني والثمانون حديث سمرة ايضا عند احمد وابى يعلى وابن خزيمة والطحاوى وابن حبان وابن جرير والطبراني  
فى الكبير وحاكم فى المستدرک وسعيد بن منصور الثالث والثمانون حديث ابن عباس عند الخطيب فى فضائل قزوين البخاري  
والثمانون حديث على بن ابى طالب عند الدلمى السادس والثمانون حديث ابى بكر عند ابن جرير فى تهذيبه السابع والثمانون  
حديث عثمان بن حصين عند الطبراني فى الكبير الثامن والثمانون حديث ابن عمر ايضا عند احمد وابن عساکر التاسع والثمانون  
حديث حذيفة ايضا عند احمد الموفى تسعين حديث نسيك بن هرم ايضا عند ابى سعد الحادي والتسعون عن ابي حنيفة  
عند الطبراني والبخارى الثاني والتسعون حديث عثمان بن ابي العاص هذا عند ابى يعلى الثالث والتسعون حديث اسما بنت زيد عند احمد وابن  
عساکر الرابع والتسعون حديث ابن عمر ايضا عند احمد والطبراني الخامس والتسعون حديث انس ايضا عند احمد البخارى وسلم بن ابي  
محمد بن ابراهيم عند احمد وحاكم السابع والتسعون حديث محمد بن جازة ايضا عند ابن عساکر الثامن والتسعون حديث  
ابن عمر ايضا عند احمد والترمذى التاسع والتسعون حديث جابر عند احمد وسعيد بن منصور الموفى المائة حديث ابن مسعود  
ايضا عند مسلم ولقد قصر على هذا المقدار فليس المراد هنا الا بيان كون احاديث خروج الدجال متواترة والتواتر يحصل  
بالبعث مما سقناه وقد بقيت احاديث وآثار عن جماعة من الصحابة تركنا ذكرها وقد قلنا على هذه المائة الحديث الذى اشرنا  
اليها والى من خرجها انتهى كلام الشوكاني وغالبين اخبار وآثار درين كتاب بل ابواب فصول مذکورست كما لا يخفى  
باب بفتح ميم در بيان نزول حضرت روح الله عليه بن مريم عبد الله وكلمته عليه السلام واین یکی از شرط قیامه قیامت  
وساعت قیامت قال تعالى وان من اهل الكتاب الا ليوثن به قبل موته وقال تعالى وان لعلم الساعة فلا تظنون بها ودر بعض  
قرآنت شاذه علم بفتح عین ولام بمعنى علامت خوانده اند ابو هريره گفته فرمود رسول خدا صلعم والذى نفس بيده ليوثن  
ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر الصليب و يقبل الخنزير ويضع الحجرية ويغيث المال حتى لا يقبل احد حتى تكون السجدة الواحدة  
خير من الدنيا وما فيها رواه الشيخان وابوداود والترمذى وفى رواية لمسلم عنه والله لينزلن ابن مريم حكما عدلا فيكسر  
الصليب ويضع الحجرية وليتكن القلاص فلا يسع عليها وليذبن الشجر والتباغض والتحاسد وليدعوا الى المال فلا يقبل احد



انکه حضرت مسلم پس گوید خدا از نزول عیسی بن مریم خبر داده و فرموده که وی صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیره را ببرد و  
 حاکم سخی و اوگر باشد و از جابر مروی است که گفت رسول خدا صلعم لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظالمین الی  
 یوم القیامة قال فیقول عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعالی صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امیر مکرمة الشهادة والامة اخر  
 سلم گویم درین حدیث چنانکه بشارت است بنزول ابن مریم همچنان اجناس است بدون یک گروه و از است بر حق و غلبه  
 ایشان بر مخالفین بمقامه و مراد بایشان جماعت اهل حدیث است چنانکه علی بن مدینی که از کبار ائمه سنت است فرموده  
 و درین باب عادیث دیگر نیز آمده و در خارج مصداق آن جز اهل حدیث و مجاهدان این زبان سنان کسی دیگر شصت  
 اوراق زمان معلوم نمیشود و حقیقت طریقه ایشان گویا بنص صحیح رسول خدا صلعم ثابت است و این بشارت است که اگر  
 درست کنندگان احادیث نبویه و قاریان صحاح و سنن مسانید و معاجم و غیر ذلک هزار جان بخزند انگان بدست آید  
 و مفتوحی از دین نعمت شناختنی و شکر خدا و رسول و بجا آوردنی است و کیف که احکام اسلام بر وجه سنت  
 ثابت که درنده هبل رعبه مثلا متفرق است و امتیاز آن از تفریحات فقیهیه مسائل اجتهادیه و ارا رجال بعرض آنها بر کتب  
 حدیثیه و در اوین سنن سینه معلوم میشود در مذبح محمدین جمیع دیکجاست پس لفظ اهل سنت جماعت در حقیقت بگو  
 ایشان است و مصداق اتم آن همین گروه باشند که ایشان است کثر الله تعالی سواد هم در رفع عباد هم پس پس و باقی تظیل  
 ایشانند و نیز این حدیث معجزه مستمره دائمه باقیه رسول خدا صلعم است زیرا که با وجود تغیر زمین و زمان و کثرت منکرات  
 زبانیان در هر عصر و قرن جمعی از متداولان علم شریف حدیث متمسکان بنیل عمل بران در قتری از اقطار ارعن گذشته و  
 هنوز در گذشت اگر چه این جماعه نسبت بدگران از اصحاب ائمه قلیل باشد و تظیل من عبادی الشکور و لکن این همه قلیل  
 عدد و عدد غالب است بر همه اصحاب یا مات و ملل و ارباب هوا و نقل در تصحیح روایت و تنقیح درایت و مناظره حق و مکاره  
 باطل چنانکه بر عارف استبایر رخ با و عرب عجم مخفی نیست اگر چه بعضی قاصدان غیر ما هر و متعصبان هوا پرور این حرف را پذیرا  
 نکنند و با نکا پیش آیند و بنا و پلات بارده و وراز کار آورنده و محابت دین آسانی و تقلید آرا رجال کنند و گوش شنوا  
 و چشم بینا را مغزول از کار و بار آنها سازند و باشد التوفیق و هو حسبی و نعم رفیق و در حدیث ابو هریره است مرفوعا  
 کیف اتم اذ انزل ابن مریم فیکم فاکم اخرجه مسلم و فی جوده و اما کم سنم ذکره فی کثر العمل و فی حدیثه ایضا عند ابن سعید بن  
 عیسی بن مریم قبل یوم القیامة و فی حدیثه ایضا عند الدلمی بلفظ نزل عیسی بن مریم علی ثمانائة رجل و اربعائة امرأة اخیاء  
 من علی الارض و صلح من بعضی فی حدیث ابن عمر ذکره فی کثر العمل بلفظ کیف تبک ثمانا و لها و عیسی بن مریم آخرها و  
 فی حدیث نافع بن کیسان عند البخاری فی تاریخ بلفظ نزل عیسی و فی حدیث ابن عباس ذکره صاحب کثر العمل بلفظ  
 سمعت رسول الله صلعم یقول نزل عیسی بن مریم من السماء علی جبل اصفی اما ما یادیا حکما و عالا علیه برنس لم یروع  
 الخلقه اصلت سبطا الشریفة حرته یقل الدجال و تفتح الحرب و زار ما و فی حدیث صبی بن غیر بلفظ لیدرکن الدجال  
 قوم مسلم او غیر مسلم و من بخزی الامة اما اولها و عیسی بن مریم آخرها اخرجه اسحاق بن عیسی بن مریم و فی حدیث عروة بن حزام  
 عند ابن نعیم فی الصحیفة غیر نزه الامة اولها و آخرها اولها فهم رسول الله صلعم و آخرها فیهم عیسی بن مریم و من فی الصحیح

در حدیث تشریح گویم این حدیث تا زیاد است برای اهل اعتبار زیرا که امت وسط را میان خود و عیسی لشکر کج فرمود  
 و این حدیث در بعضی موارد یکی ترک اتباع سنت و اقتدار کتاب چه عمل در زمان نبوت و می صلح بر قرآن و حدیث بود و در زمان  
 عیسی همین طریق کاشا گنند و تقلید مندا هب اختلاف ظل از میان بر خیزد پس گویا عمل تقلید اهل تقلید مسیح اعوج  
 اند و دیگر ترک غزو و جهاد و کثرت فسق و فجور و ایشار و دنیا بر آخرت و نتیجه آن زوال دولت اسلامی و ضعف دولت مسلمانان  
 است و قد وقع بحیث لا یخفی علی ذمی عینین کان امر الله قدره و را آیدیم بر آنکه کلام در باره عیسی علیه السلام بیان  
 علیه و سیرت و وقت نزول و محل بیوط و ماجریات که بر دست ایشان رود و از ملاحم و جزآن و مدت و موت ایشان را لائق  
 است که در ذیل فصول کرده آید تا ناظر غیب بصیرت مزید بلکه بصارت کامل حاصل شود و مدعی کاذب با حصول این  
 معلوم ضروری از نبی صادق و امام بحق ناطق بازشناسد پس میگویم فصل اول در حلیه صورت و سیرت او  
 علیه السلام اما حلیه او پس ترم و بخاری است از حدیث عقیل بن خالد که انه اخرج جده عریض الصدر یعنی وی سرخ رنگ غول  
 موئی پهن سینه است و در روایتی آدم کا حسن بابت رانی من آدم الرجال سبط الشعر بظفای یقطر و در روایتی له لمة  
 کا حسن بابت رانی من اللحم قدر جلد آمده یعنی خوب صورت ترین مردم که دیده باشی او است موئی سرش فرود بسته و شان  
 کرده گویا آب زردی میچکد و در روایتی آمده که لمة بین منکبیه رجل الشعر یقطر اسه در حدیث ابن عباس است مرفوعاً  
 رایت عیسی بن مریم مربع الخلق الی الحرة و البیاض سبط الراس یعنی دیدم عیسی را میان قد سرخ و سفید رنگ فرود  
 سر و زیاده کرد و در حدیث ابو هریره کا ما خرج من حیاس گویا بیرون آمده است از حمام و نیست منافات میان حمرة و او مته  
 زیرا که جائز است که او مته او صافی باشد چنانکه در ذکر و جمال گذشته و مرد گندم گون که صاف رنگ باشد سفیدی او  
 بسرخ میزند پس کا فریح نفس بفتح فایا بزرگ که میزد برومی دو چادر مهر و ده با شدند یعنی زرد رنگ کامر و در حدیث  
 ابو هریره است مرفوعاً لیس بشی و بین عیسی نبی و انه نازل فاذا تموه فاعرفوه فانه رجل مربع الی حمرة و البیاض نزل من  
 مصفین کلان اسد یقطر وان لم یصبه بل فیقاتل الناس علی الاسلام فیدق الصلیب و یقتل النخیر و یضع الحجره و یهک لشد  
 فی زمنه المثل کلها الا الاسلام و یهک المسیح الدجال فیکت فی الارض اربعین سنه ثم یتوفی فیصله علیه المسلمون اخرج ابو داود  
 و درین حدیث بیان نزول علیه و سیرت او است و اخرج احاکم من حدیثه ایضاً نحوه الی قوله و یضع الحجره و یضع البقره و الی  
 الی الاسلام فیهک لشد فی زمنه المسیح الدجال و تقع الامته علی اهل الارض حتی ترجی لاسود مع الابل و الخمر مع البقره و الی  
 مع الغنم و یلعب لصبیان مع اسیات فیکت اربعین سنه ثم یتوفی فیصله علیه المسلمون اخرج احمد فی المسند من حدیثه بلفظ  
 له نبی اخواه لعلات امهاتم شتی و دینهم واحد و ان اول الناس عیسی بن مریم لانه لم یکن نبی بنی و بینه و انه نازل فاذا  
 رتموه فاعرفوه ثم ذکر بلفظ الذی قید و انما سیرت یس کعبه صلیب و یکشد خوک و بوزنه را و بر و در جزیره را و قبول  
 نفرماید بگر اسلام را و یکسان گردد دین و پرستیده نشود مگر خدای عزوجل و ترک دهد صدقه را یعنی زکوة را بسبب عدم  
 قابض گیرنده او ظاهر شوند کنوز و خزائن در زمانه او و رغبت نکند در چیدن اموال یعنی بسبب علم بقرب ساعت و بر خیزد  
 بنقض کینه و عداوت بسبب ان اسباب و غایب او بر و سمیت هر ذی سم تا آنکه اطفال بحیات و عقارب بازی کنند و گرگ

یک سینه یا تیر و بوی گزیده بر ما بر سر خود ازین بسج و نه ازین بر آید و بر آید در میان جنات خود مجموع  
 آدم علیه السلام تا آنکه جمع شوند مردم بسیار بر پیمان آنگونه و سیرند ایشان را و همچنین انار و ارزان شود و سبب بر مردم  
 قتال گران شود و بنا بر کثرت حرمت که بر زمین نزرود شود در حدیث ابو هریره است بلفظ طوبی لعیش بعد از مسیح بود  
 للسماء فی القطر و یؤذن للارمن فی العبات حتی لو تذر حبک فی الصفا لنبت حتی میر الریح علی الاسد فلا یضره و یطرد علی  
 ایچته فایضه و لا تشاحن رلاتها عنق خرجه ابو سعید الخدری فی فوائد العرقین و سلب شود در زمان او ملک زقریش آن  
 حجر کی فقیه شافعی در قول مختصر گفته و سبقت ال ذلک السخاوی فی القناعه معنی سلب ملک زقریش آنست که باقی نماند  
 قریش اختصا من یحزری بدون مراجعت بسوی عیسی علیه السلام پس معاین حدیث لایزال نه الا مرتی قریش باقی ایشان  
 من الناس نشود انتهی گویم و وال است برای قول او حدیث جابر نزد مسلم فیقول امیر هم ای حیسه تعالی صل لنا فیقول لایزال  
 علی بعض اماره تکریمه الله بنده الامه و برین تقدیر نیست منافات در آنکه مهدی امیر باشد در زمین عیسی و مراجعت کند بسوی  
 او در امور مملکت و این یکوجه دیگرست در جمع میان اختلافات روایات در مدت ملک مهدی که نه سال مانند آن محمول است  
 بر ما بعد نزول عیسی علیه السلام و از این سخن آن باعتبار جمع مدت است تا آنکه بازمان عیسی علیه السلام و اشارت باین جمع گذشته  
 در اشاعه بعد ازین گفته اگر گویند که معنی حدیث لایزال نه الا مرتی قریش آنست که چون صحیح میشود با آنکه می بینیم که قریش از قرنها  
 ملک آرند گویم معنی حدیث استحقاق خلافت است برای قریش اگر چه ظالمی آنرا بگیرد و شک نیست که عیسی علیه السلام  
 کمال عدل فرماید پس جایز نیست که حق ایشان را بستاند و الله اعلم انتهی و در حدیث ابن عباس است بلفظ قال قال رسول الله  
 صلتم اذا سکن بنو ک السواد و لبسوا السواد و کان شیعتهم اهل خراسان لم یزل هذا الامر فیهم حتی یدفوه الی عیسی بن مریم اخبر  
 الدار قطنی گویم سکونت عباسیه در سواد و پوشیدن لباس سیاه و آمدن روایات سودی و امیر ابو مسلم خراسانی از طرف مشرق  
 واقع شده و شاید که اینحال نزد قرین مانند نزول حضرت روح الله علیه السلام باز واقع شود یا بر همان وقوع ایل اکتفار و در  
 عیسی که باقی است بوجود آید و لیکن در سند این حدیث احمد بن ابراهیم سیوطی گفته لیس شیخ شیخه مجهول و احادیث ضعیف  
 حتی ان ابن ابی عمیر ذکرها فی الموضوعات انتهی قف قسطلانی در موهب لیبیه و در فاتی در شرح وی در بیان خصائص است  
 رسول خدا صلتم نوشته اند که هر کسی که در آید در زمان این امت از انبیا علیهم السلام بعد رسول خدا صلتم مثل عیسی پس  
 حکم نخواهد کرد در عالم مگر با آنچه مشروع کرده است از محمد صلتم درین امت زیرا که عیسی در وقت نزول خود بالاتفاق بمنجول است  
 باشد با وجود بقای او بر نبوت خویش بلکه جمعی از علما بدان رسیده که وی صحابی است چه مجتمع شده است بر رسول خدا صلتم  
 و شب سزا و وی زنده است و بر رسول خدا ایمان آورده و تصدیق کرده و وصول نزارح محمدیه بعیسی بطریق  
 الهام احکام یا اطلاع بر روح محمدی بجا شاره الله تعالی باشد یعنی بطریق استنباط از کتاب سنت و سیوطی را ازین معنی پر  
 بودند گفت انبیا علیهم السلام در زمان خود عالم جمیع مشرک من قبایم من بعد هم می باشند بوحی الهی برسان جبرئیل  
 ازین مسئله و تنبیه بر بعض احکام در کتاب منزل بر ایشان و عیسی علیه السلام نظر در قرآن کند و جمیع احکام این امت ازین  
 فهم نماید بدون احتیاج بسوی مراجعت حوادث چنانکه آنحضرت صلتم از قرآن فهمیده زیرا که قرآن منطوقی است بر

احکام شریعت و آنحضرت بقیه مختص خود آنرا دریافت شرح وی بیاری است در سنت کرده و افهام است قاصرست از ادراک  
 مدارک صاحب ت و عیسی نبی است پس در نیست که زقرآن فهم کند مثل فهم آنحضرت صلعم و نیز وی معروضت در صحابه و  
 بارنا با وی مجتمع شده پس نیست مانع از آنکه تلقی کرده باشد از وی صلعم احکام شریعت مخالفه شریعت انجیل از میرا که میداند که  
 وی عنقریب ول کند در است او و حکم کند در ایشان بشریعت می صلعم و اخذ وی از آنحضرت بلا واسطه باشد و باین اشارت  
 کرده است جماعتی از علماء و سبکی گفته اند ما یکم عیسی بشریعت نبینا بالقرآن و اسنته پس اخذ او سنت را بطریق مشافیه  
 است و وی وقت نزول مجتمع شود بر رسول خدا صلعم در ارض کما صرح به فی احادیث پس نیست مانع از آنکه اخذ کند عیسی از وی  
 صلعم هر آنچه محتاج شود بسوی آن از احکام شریعت و سیدوطی برای هر دو حد ازین باب ربح استدلال ذکر کرده غرض که عیسی اخذ شریعت  
 از وی صلعم کرده حکم کند میان امت تخریم و تحلیل مطابق حکم نبوی نه مطابق شریعت خود که در او ان دولت و رسالت می نازل  
 شده و وی تابع نبی است صلعم و قد نبه علی ذلک الترمذی الحکیم فی کتابتم الاولیاء و اعرب عنه صاحب مغرب کذا الشیخ <sup>الدین</sup> <sup>العلوی</sup>  
 التقازانی فی شرح عقائد النسب صحیح انه یصلی بالناس و یؤمهم و یقتدی به المهدی محمد بن عبد الله حسنی الحسینی الخلیفة الی  
 آخر الزمان لانه افضل منه فاما سده اولی قال ابن جوزی لو تقدم عیسی اما ما لوقع فی النفس اشکال و تقیل از راه تقدم نابا او مبتدئ  
 شرعاً فیصلی ماموالملائکة لیس بجبارا شبهة و جبه قول لابن بجدی و فی صلوة عیسی خلف جل من نبره الامة مع کونه فی آخر الزمان  
 و قریب الساعه دلالة للصحیح من الافوا ان الارض لا تخلو عن قایم بشیخة و قیل معنی و اما کم منکم ان حکم بالقرآن لا بالانجیل کما فی  
 روایت مسلم و اما کم منکم قال ابن ابی زبب معناه کم تجتنب کم و علیه لم یتمیز بان عیسی اذا نزل یحون اما او مامو ما لکن بعکیر علیه و آت  
 احمد و سلم فانهما غیر یحتملان لا تقبلان غیر القائل فهو علیه السلام و انکان خلیفة فی الامة الحمدیه فهو رسول من نبی کریم علی حاله لا کما  
 بعض الناس ان یاتی و احدا من نبره الامة بدون نبوة و رساله و جهل انما لایزولان بالموت فکیف بمن هو حی نعم هو احد من  
 الامة مع بقائه علی نبوته و رسالته فاذا ذکر من جوب تباعه لبیننا صلعم و احکم بشیخة لا بشرع الانجیل لسنه فان نسبت قیود  
 صحیح مسلم و البخاری لیوشکن ان نزل حیکم ابن مریم حکما مقسطا نیکس الصلیب یقیل انخررو و یضع الحجریه فما معنی منع قبول  
 الحجریه فاجاب بن بطلان بانا انما قبلنا نحن لاحتیاجنا الی المال و لیس محتاج عیسی عند خروجه الی مال لانه یفیض فی ابان المال  
 حتی لا یقبله احد کما فی الصحیحین فلا یقبل الا القل و الایمان بانئذ وحده اتقی و اجاب الشیخ ولی الدین بن محمد بن العزاقی بان  
 قبول الحجریه من الیهود و النصری شبهة ما بادم من التوراة و الانجیل و تحلقهم برعمهم بشرع قدیم فاذا نزل عیسی الت  
 الشبته بحصول معانته فصاروا کعبدة الاوثان فی ال فقطاع شیهة و انکشاف امرهم فخطوا معاطتهم فی انه لا یقبل منهم  
 الا الاسلام و احکم یزوان نروال علته و هذا حسنی حسن لم ار من تعرض له و اولی ما ذکره ابن بطلان التبی و فی الاصابة عیسی  
 بن مریم رسول الشکوتة القا الی مریم و ذکره الذهبی فی التجرید مستدرکا علی من قبله فقال رأی البنی صلعم لیل الالاسرا  
 و سلم علیه فتونی و معانی و سواخر من نبوت من الصحابة و الغزاة القاضی تاج الدین السبکی فی قصیده التی فی آخر القواعد  
 فقال مع من باتفاق جمیع اخلق افضل من خیر الصحاب الی بکر و من عسدر و من علی و من عثمان و هو فتی من <sup>ابن</sup> <sup>مصطفی</sup>  
 المتحارین مضر و كذلك من یقول و هم الجهمی کما قال ابن عطیة و المازری و البغوی و القرطبی من العلماء نبوة اسخفوا

باقی الیوم فانه تابع لاحکام هذه الملة و كذلك الیاس علی ما صححه القطر بی المفسر ان فی الیاس و لیس فی الرسل من تعبد رسول  
الانینا صلعم و کفی بهذا اشرف الیوم الالهیة الحمد لله الالهیة شرفنا انتم المقصود منها لخصا کاتب حروف کیم عفا الله عنکم  
که اتباع عیسی بشریعت محمدیه و حکم فرعون بموجب ان صحیح است احادیث صحیح بران دلالت دارند و ظاهر آنست که وی علیه السلام  
حکم مطابق کتاب سنت که در زمان سعادت نشان او بر روی زمین در اقطار ارض موجود خواهد بود خواهد کرد و این احتمالات  
که بالمشافه اخذ شریعت از آنحضرت صلعم کند در ارض بعد حیات نبوی مجتمع شده بلا واسطه ادراک نماید حدیثی صحیح مساعدت  
آن نمیکند و همچنین حیات حضرت الیاس مرجوح است نفسی صحیح بران دلالت نکرده و متران استنباطات بعینه و مشاهدات  
صوفیه در ماخن فیہ لائق التفات نیست بخت را درین مسائل محل دیگر است همچنین فضیلت عیسی علیه السلام بر سایر اصحاب جبرئیل  
و روح الهی بودن کلمه طقاة من الله تعالی است زتنها بصحبت ساعتی که در شب سرار رود داده و اجتماع او با رسول خدا  
صلعم بکرات در طواف مغیره چنانکه در سوابق جزان مذکور است مجموع است بنا بر عدم ورود و اوله نقلیه سمیع صحیح درین  
باقی نزول وی در حیات نبوی از شمار بارض به پایه ثبوت نرسد اجتماع یعنی چه و اگر در عالم مثال فرض کنند پس خارج از ماخر  
فیه باشد در فتح الباری گفته حکمت در نزول او نبی دیگر آنست که پیروز عم قتل او دارند پس و تعالی کذب ایشان ظاهر سازد و بر  
دست او ایشان را بقتل رساند یا نزول او بنا بر قریب جل و باشد تا در زمین مدفون گردد و زیر کرمی مخلوق من التراب انمی رسد  
که در غیر ارض بمیرد و بعضی گفته اند که چون وی علیه السلام صفت آنحضرت صلعم امت او دیدار نزو کرد که از امت او باشد سر  
حق تعالی دعائی او را استجاب کرد و تا آخر زمان باقی داشت و وی در وقت نزول مجدد امر اسلام باشد و نزول او موافق  
خروج و جلال اتفاق افتد و او را بکشد الاول او جهات فی فصل دوم در بیان وقت نزول عیسی و محل نزول و مدت  
وفات او و آنچه جاری شود بر دست وی از ملازم اختلاف روایات در محل نزول وی جمع بین روایات در وقت نزول وی علیه  
السلام و حاصل جمع بالا جمالی درین مقام آنست که نزول عیسی علیه السلام در مناره بیضا شترت و مشرق باشد و این مناره  
موجود است در هر دو کف خود بر وجه دو فرشته نهاده باشد و این نزول در وقت شش ساعت روز اتفاق افتد و بسجده  
رواق بخش شده بر منبر نشینند و مسلمانان در مسجد می آیند و همچنین نصاری و یهود و همه اممید و او را با شنند تا آنکه اگر  
چیزی بیگانه جز بر سر انسانی نیفتد بسبب کثرت مردم در هجوم خلق و مؤذن مسلمانان و صاحب بوق یهود و صاحب ناقوس نصاری  
بیایند و قرعه اندازند چون قرعه بر آید مؤذن اهل اسلام اذان گوید و یهود و نصاری از مسجد بیرون روند و عیسی علیه السلام با  
مسلمانان نماز عصر بخواند و جمع میان نزول او وقت شش ساعت از روز میان گذاردن او نماز عصر پیشتر گذشته بجهه  
وی علیه السلام با اهل مشرق طلبت حال بر آید و مشی کند بر روی سینه و قار باشد و زمین برای او مقبوض گردد و هر کافر را  
که نفس میلک او در یاد بکشد و نفس حای رسد که بهر او بجا افتد تا آنکه کفار در حصون و قریات ایشان درگیر و تا آنکه بخت  
القدس رسد و از مخلق باید و جلال حصر او کرده باشد و این رسیدن موافق نماز با دعا افتد که امر و جلال بعین بقتل  
رساند و هلاک یا جوج و نا جوج هم بدعای او شود و کما سیاتی ابن خلدون گفته متصوفه زعم کرده اند که خروج و جلال در سنه  
ملاک و اربعین و سبعمائة از یوم محمدی اتفاق افتد و ابتدای یوم محمدی نزول ایشان از روز وفات رسول خدا صلعم است

تا تمام الفاتحه عیسی آمده و او را بکشند گویم این تاریخ هم از قبیل مکاشفه تواریخ ظهور مهدیست و حال کمال و یعقوب بن سنان  
 کندی گفته تروف عربیه غیر صحیح یعنی مفتح سوره قرآن جمله حدیثش مقصد و چهل و سه سال میشود هفت سال از آن حال  
 راست باز در وقت نماز عصر فرو و آید و دنیا درست شود و گویند با گرگ ماشااة کند بعد باقی ماند ملک عجم بعد سلام  
 ایشان با عیسی علیه السلام یکصد و شصت سال بر عدد حرف بحم که قی ی ن باشد و دولت عدل باشد آن چهل  
 سال است انتهی و ابن ابی و اطلیل گفته نزول عیسی کیون فی وقت صلوة العصر من الیوم المجدی عین تمضی ثلاثه اربعه اربعه  
 و کندی در کتاب جفر که در آن ذکر قرانات کرده گفته که چون قرآن تا ثور بر راس حضرت برسد مراوشش صد و نود و هشت سال  
 از هجرت است چه ضاد ترو مغارب نو و باشد و صا و شصت قاله نصر عیسی علیه السلام نزول فرماید و حکم کند میان زمین با و میک  
 خدا خواهد گویم این تاریخ باز یادت سنین کثیر بر آن گذشته و عیسی نزول نموده پس این کشف صحیح نیفتاده بعد گفته که در  
 حدیث آمده نیز عند المنارة البيضاء شرقی دمشق بین مهر و دین یعنی هفتین از غفرتین صفر و تین محرمین و اصحا کفیه  
 اجنبه الملکین لایته کا ما خرج من یاس اذا طار اراسه قطر و از ارفعه تحدر منه جمان کاللولو کثیر خیالان الوجه و در حدیث  
 دیگرست منوعا ربوع المخلوق والی البیاض و الحمره و فی آخره تیزوج فی الغرب المغرب لوالبادیه یریدانه تیزوج منها و تلد  
 زوجة انتهی گویم این احادیث در میان حلیه حلیه می علیه السلام گذشته لیکن در آن لفظ کثیر خیالان الوجه نیست یعنی برود  
 مبارک و خالهای بسیار باشد و همچنین ذکر تیزوج در غرب نیامده و امامت وی پس شد و طبرانی و ابن عساکر از ابو هریره مرو  
 ست که فرمود آنحضرت صلعم نیز عیسی بن مکیکث فی الارض اربعین سنه یعنی چهل سال در زمین بماند و نزد ابن ابی شیب  
 و احمد و ابی داود و ابن جریر و ابن حبان از ابو هریره آمده که اندیکث اربعین سنه ثم یتوفی ویصلی علیه المسنون و یتوفی  
 عند نبینا صلعم یعنی بجهه وفات یابد و مسلمانان بروی نماز گزارند و نزد رسول خدا صلعم دفن نمایند و عایشه گفته که گفت  
 رسول خدا صلعم نیز عیسی بن مریم فیقتل الدجال ثم میکث عیسی فی الارض اربعین سنه اما ما عدلا و حکما مستظا اخر  
 ابن ابی شیبته و احمد و ابو یعلی و ابن عساکر و هم احمد در زهد از ابو هریره روایت کرده که گفت یلبث عیسی بن مریم فی الارض  
 اربعین سنه لو یقول للبطحا سیلی عسلا سالت و در روایتی چهل و پنج سال آمده و قلیل منافی کثیر نیست و شاید که روایت  
 اربعین باخبار کس و ارد شده و در روایتی نزد مسلم از ابن عمر و هفت سال آمده و در روایت ابن عباس نزد نعیم بن حمان  
 نوزده سال آمده و بعضی جمع کرده اند باینطور که وی وقت رفع بر آسمان سی و سه سال بود و نازل شود و در هفت سال  
 پس این چهل سال شد و چون قلیل سانات ندارد و با کثیر حاجت این جمع نیست گویم رفع او بعمری و سه سال از عم  
 نصاری است چنانکه و هب بن منبه گفته و ثابت در احادیث نبویه رفع او بعمری یکصد و بیست سال است چنانکه طبرانی و حکا  
 در مستدرک از عایشه آورده اند که قال فی مرضه الذی توفی فیهِ لفاطمه ان جبریل کان یحارضنی القرآن فی کل عام  
 مره و ان عارضنی بالقرآن العام مرتین و اخبرنی انه لم یکن نبی الا عاش نصف الذی قبله و اخبرنی ان عیسی بن مریم عاش  
 عشرين یا تسنته لارانی الا اذا هبنا علی راس السین و رجال ثقات و له طرق و تمام بحث در مدت لبث وی دیگر است  
 اندینم و شرح وی مذکورست فلیرجهه و ثبوت که کثایعین عام اربعین است و اندک عم و احمد و ابن جریر و ابن عساکر

از ابو هريره آورده که فرمود رسول خدا صلعم نيزل عيسى بن مريم فيقلل الخنزير ويحيى الصليب وتجتمع له الصلوة ويبيض المال حتى لا يقبل  
بعض سخا و نيزل الروح فخرج منها او يعجز او يحجبها يعني جمع کرده شود او را نماز و فرود آيد بموضع روح او از انجا حج کند يا غيره  
يا سرد و کند و ترجمه بقية الفاظ حديث مگر گذشته و در روايتي نزول مسلم و ابن ابی شيبه از روستا آمدند لعيسى بن مريم  
بفتح الروح و با حجاب الحرة او تشبهها جميعا يعني اهل الال کند عيسى از راه روحه بر آيد حج يا عمره يا هر دو کند فخرج بمعنى طريق است  
فرود آمد مکانی است ما بين مدينه طيبه و ذؤيب صفراء در راه مکه مگر سه و هم از وی حاکم و محمدا بن عساکر روايت کرده اند  
ليسبط بن مريم حکما عدلا و لمانا و ليسكن فجا حاشا او محتمرا و لياتين قبري حتى يسلم علي و لا ردن عليه علي قاري گفته تولد  
لا رون اي ظاهر او و الا فهو صلعم يرد علي من يسلم باطنا كما في حديث ما من احد يسلم علي الا و الله علي روجي حتى ارد عليه فيفيد انما  
الشريف بتخصيص عيسى بهذا المنصب المنيع فمن ادعى هذا المعنى المبني على كمال الغنا من غيره من العلماء او المشايخ الكرام فعليه بالبيان  
انهمي گويم فقط حديث هرگز افاده ظاهر نميکند مجرد و هم است و در سلام ظاهر و جواب طعن کدام منفعت نيست که ضرورت اين  
احتمال باشد و الله اعلم ابو هريره گفته اي پسران برادر من اگر ببينيد شما او را يعني عيسى عليه السلام را بگويد که ابو هريره شما را  
سلام ميخواند و تيز حاکم از آنس آورده که فرمود رسول خدا صلعم من ادرك منكم عيسى بن مريم فليقره مني السلام و ابو هريره گفته  
فرمود رسول خدا صلعم اني لارجو ان طال بي عمران القتي عيسى بن مريم فان عجل بي موت فمن لقيه منكم فليقره مني السلام و هر  
سلم و احمد با سندين رجالها رجال الصيح علي قاري و هر شريف روي گفته خيمه تيمنيه عليه علي ان الاجال كاف في العقائد و ان  
ينبغي للمؤمن ان يمتني بروية الانبياء و الا صغيا لا ترتب عليها من الفوائد و انه يتعين علي من ادرك عيسى عليه السلام ان يبلغه  
بينما عليه التيمه و الا كرام انتهى گويم در حديث ديگر از ابو هريره مروا عانده يوشك المسيح بن مريم ان نيزل حكما مقسطا فيقتل  
الخنزير و يكسر الصليب و تكون الدعوة واحدة فاقراوه من رسول الله صلعم فلما حضرت الوفاة قال اقروا عنى السلام و هر  
احمد با سنداقية كثيرين زيد و ثقه احمد و جماعة وضعفه النسائي وغيره و لقيه رجاله رجال الصيح و بعضه في الصيح كذا في التوضيح  
للشوكاني صح گويم اين بنده حرص تمام دارد که اگر زمانه حضرت روح الله صلعم الله عليه را در يابم اول كسيك ابلانغ سلام نبوي  
من باشم و اگر من ندر يابم هر که از اولاد او بخلاف من در يابد حرص تمام کند بر خواندن اين سلام و هم سلام اين دو را فستاد  
بدل نزديك ابجانب مي عليه السلام برساند و بيشتر كلام درين سلام سنت الاسلام بر وجه تمام گذشته انجا که قول طاهر  
شاگرد اين عباس تنساي او ياد رک زمانه همدی عليه السلام ذکر کرده ايم و باشد الترفيق انجا هدهوش جبار طاوس تابعي  
شديم انجا هم آغوش تنساي ابو هريره صحابي گرويديم سه يار باين آرزوي من چه خوش است و تو بين آرزو مرا برسان  
و با بگو و ارو شده که دمي تزوج کند بعد نزول و او را اولاد شود باز بيمد و مدينه و شايه اين موت او نزوح و زيارت  
رسول خدا صلعم باشد و در بيت المقدس خوابد بود و عبد القدين سلم گفته مکتوب است در توراة صفة محمد صلعم  
و اين که عيسى بن مريم مدفون شود با وى اخراج الترمذي و سننه ابن عساکر و بخاري و تاريخ خود و طبراني و ابن عساکر  
هنا بن سلام آورده اند که ميدي بن عيسى بن مريم مع رسول الله صلعم و ما جديه فيكون قبره رابعا و بقاعی در سر الروح ذکر کرده  
که ابن العوامي و تاريخ مدينه و ابن جوزي در منتظر از عبد القدين عمر مروعا آورده اند که نيزل عيسى بن مريم الي الارض

فیتخرج ویولد فی مکة خمساً واربعمین ثم یوت ثم یدفن مسی فی قبری فاقوم انا و عیسی بن مریم من قبر واحد من ابی بکر و عمر  
و عزاه القریبی فی آخر تذکرته الی ابی حفص المیا نسبی انتہی و فی حدیث عائشة ذکره صاحب کثر المعال بل یفظا قالت قلت  
یا رسول اللہ ان اری ابی اعلیش بعدک فتأذن لی ان ادفن الی جنبک فقال ان لی بذلک الموضع ما فیہ الا موضع قبر  
و قبر ابی بکر و عمر و عیسی بن مریم و رقائی و در شرح مواہب لدنیہ گفته ذکر ابن عساکران و فات عیسیٰ تکون بالمدینہ فیصلیہ  
ہنا لک یدفن باسجدة النبوتہ و روی الترمذی عن عبداللہ بن سلام قال مکتوب فی التوراة صفة محمد و عیسی بن مریم  
سعد و اختلف فی موتہ قبل مدونہ لظاہر قولہ تعالیٰ انی متوفیک قالی کا قتل و علیہ اذا نزل الی الارض و بقت المدینة المقدسة  
لہ یوت ثانیاً و قبل موتہ متوفیک افک من الارض فعلیہ لایوت الا فی آخر الزمان و قال فی موضع آخر رفع عیسیٰ و هو  
حی علی الصیور و لم یثبت رفع او ریسع ہوجی من طریق رفو عہ بآل کچم ابن خلدون از کندی آورده کہ وی گفته و فات عیسیٰ  
بعد چہل سال شود و عیسیٰ در مدینہ و فات یابد و بجانب عمر بن الخطاب من شود و آندہ کہ ابو بکر و عمر میان دو سبغ محشو  
شوند انتہی و ابن ابی و اظیل گفته و الشیخہ تقول انه ہوا مسیح مسیح مسیح من آل محمد ابن خلدون گوید قلت علیہ  
حل بعض المتصورات حدیث الامام عیسیٰ امی لایکون ہدی الامام ہدی الذی نسبتہ الی الشریعۃ المحمدیہ  
عیسیٰ الی الشریعۃ الموسویہ فی الاتباع و عدم المنسج الی کلام من امثال ہدایعینون فی العتق و الرجل و المکان با  
و ایتہ و حکامات مختلفہ فیقتضی الزمان و لا اثر لشیء من ذلک غیر جہون الی تجدید رای منتحل کا تراہ من مفہومات اخوتہ و  
اشیاء تجلییہ و احکام نجومیہ فی ہذا النقضت اعمار الاول منہم و الاخر انتہی گویم شک نیست کہ تعیین تاریخ ظہور ہمدی یا  
نزول عیسیٰ یا خروج دجال یا جزآن از وقائع و قس کہ اخبار و آثار موجود آن در زمان آخر بالاجمال لالت دارند از نظر  
نفس خود بکشف یا حساب نجوم یا تخیل مہوم یا مفہوم لغت یا احتمال مضمون یا تاویل اولہ تحریف کلام نہولست  
این ناہمہ شود لیکن وقت آن جز عالم الغیب الشہادۃ سچکی را معلوم نیست و نہ امید علم دوست در آیند و مدعی آن  
کا ذب مقرر آن خاطر است و تاویل شیخہ برای حدیث الامام عیسیٰ کام تحریف بحت است ہمہای خیر ہوی و تبدل  
حکم شرعی است بکلم عقل کاسد و رای فاسد خود عصمانا اللہ سبحانہ و جمیع المسلمین عن امثال ہذہ الزلات و اتباع خلوات  
الشیاطین بن اللانہ و ارجح جمعین قف صاحب شاعر دین مقام تدنیہی نوشتہ و در ان بر جہلہ حقیقہ بابت بود  
مسک و عیسی مقلد امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ رد مشبع نمودہ خلاصہ کلام او درینجا نوشتہ میشود کہ خالی از فائدہ نیست و  
تسیرہ و این دنبالہ کلام را بہ تزیین لطفی دارد کہ پوشیدہ نیست میگوید رج کہ بعض جہلہ حقیقہ ادعا کردہ اند کہ ہر یک  
از عیسی و مسک علیہما السلام تقلید مذہب امام ابو حنیفہ خواہند کرد و این را بعض مشایخ طریقہ سجاد ہند نیز در تالیف  
فارسی خود کہ در ان دیار شیوع دارد ذکر کردہ اند و بعض متوسمین بعلم اد حنیفہ کہ متصد مدرسین نیز ان قول را شہرت  
مید ہند و بدان مخنیف نمایند و در مجلس درس خود بروضہ نبویہ تقریر آن میکنند چون ذکر انیغے بن آمد انکار کردم و قال  
و ناقل و مقرر او را منسوب بچہل نمودم چون او را انکار من رسید مرا نسبت بہ تقیص در حق امام ابو حنیفہ کرد و حاشاہ  
من ذلک اگر امام ابو حنیفہ این را میشنید فتویٰ بتعزیر یا تکفیر قائل میداد بعدہ بعدہ قی شیخ علی قاری ہروی نیز



که مشرفه را بر تالیف حدیثین بابت اکتفا شدم که نامش المشرب لوردی فی مذرب لم یسک نهاده در وی این قول را نقل کرده  
 بران روشنی کرده و قائل با جاهل و انموذ پس این کتاب را بجلد در وی فرستادم و بجزی خوانده شد و میان تلذذ نمود  
 رسوا گردید پس کلام علی قاری در اینجا با اختصار نقل میکنم زیرا که بر قبول عوام حنفیه اعون است چه آنها جمود دارند بر نقول  
 اهل مذرب و اگر چه متعلق بقیقه نباشد قال رحمه الله تعالی و لقد عارضنی فی هذه القضية یعنی سنه التقالید المذكورة من  
 سوغار من القضاة بالکلیه و نیز نقل ما کتب فی تعالی الدفاتر یقطع بطلان حتی ذوالعقل القاضی و سوغار منقول من کتاب  
 مجهول قد صرح الامام ابن الهمام بجدم جو از نقل من غیر الکتب المتداوله سوار العلوم الاصلیه و الفرعیة ثم ان رکاکه القاضی  
 و مبانیه تدل علی بطلان معانیه بجده ذکر محمد خضر بانی خلیفه پانجاه سال و بعد و قاتلش تعلم شرع از قبر او تا پانزده سال  
 و آموختن حضرت بقشیری علم ابو حنیفه یا را الهی تا ست سال و تعلیم نمودن مخالف و قائل بوی تا آنکه قشیری نیز کتاب تصنیف  
 کرد و مریدان قتلانده او بسیار شدند کرده و گفته که قشیری جمله کتب خود در صندوق نهاده از دست مریدی در حجر  
 میگذارد وی دستی بر آمده صندوق را گرفت و گفت من بر حفظ امانت شیخ سوگم قشیری گفت سردران آنست که قشیری  
 قیامت چون حال بر آید و عیسی نزول کند انجیل بر او بیهند وی تلاش کتب شرع محمدی کند در تمام دنیا کتاب  
 یافته نشود و عیسی دعا کند جبرئیل آید و گوید که بر نهی چون برود این صندوق ابو القاسم قشیری را نماند که باز آنجا صندوق  
 گرفته کتب بر آورد و شرع را باین کتب نماند که جبرئیل گوید ابو القاسم باین رتبه از رضای والدین رسیده کذافی کتاب نیست  
 و بجز این مخصوصا علی قاری این حکایت را بطولها و الفاظها ازین کتاب نقل کرده و گفته لایحقی ان هذا صح رکاکه و محنه کلام اجمن  
 الملکی بن السامین فی مسند الدین بجده رد بر لفظ او بدلائل ساطعه نموده و گفته فبطل قول القائل و کفر فیما اظهر لایسما فیما  
 ابرز بالنسبة الی نبی الله عیسی علیه السلام و من قال بسلبه ته کفر حقا كما صرح به السیوطی فانه النبوی لایزید عنه و صعب  
 النبوة فی حیاته و لا بعد موته و قد صرح السبکی ان عیسی حکم شرعیة بنینا بالقران و السنة و عیسی را بعد نزول وحی الهی آید چنان  
 در حدیث نو اس بن سمان تر و سلم و غیره آمده یقتل عیسی الدجال عند باب الشرقی فینما هم کذلک ذوالحی الله تعالی  
 عیسی بن مریم انی قد اخرجت عبادا من عبادی لایدان ملک بقتا لهم فخرز عبادی الی الطور احدث و ظاهر آنست که آرنده  
 وحی بسوی او جبرئیل علیه السلام باشد بلکه همین یقین داریم و در آن تر و نمیکنیم چه جبرئیل سفیر خداست در میان انبیا علیهم  
 و فرشته دیگر برای این کار معروف نیست ابو حاتم در تفسیر خود آورده انه و کل جبرئیل بالکتب بالوحی الی انبیاء و انکه بر  
 عامه مشهور شده که نزول جبرئیل بسوی ارض بدموت رسول خدا صلعم نشود بی اصل محض است و در چند حدیث  
 نزول او بر زمین آمده چنانکه حضور او نزد مات بر طهارة و لیلته القدر و نزد منع دجال از دخول مکه و مدینه و سندان  
 از مواقع و از حافظ ابن حجر پرسیده بودند که عیسی علیه السلام تر و نزول حافظ قرآن و سنت نبویه باشد یا تلقی آن  
 از علماء وقت خود کند گفت درین باب چیزی منقول نشده و لائق مقام عیسی علیه السلام آنست که تلقی آن از  
 رسول خدا صلعم کند و مطابق آن تلقی در بیت حکم کند زیرا که وی در حقیقت خلیفه اوست انتهی علی قاری گفته راجح  
 اوست سنت را از آنحضرت صلعم بطریق مشافهتة بغیر واسطه یا بطریق وحی و الهام و از ابو هریره مروی است که

چون وی با کثارت روایت احادیث کرد و مردم بروی انکار کردند گفت لکن تزل عیسی بن مریم قبل از ان موت داشت  
 عن رسول الله صلعم فیصدقنی لیس قول وی فیصدقنی دلیل است بر آنکه عیسی عالم جمیع سنت نبی صلعم باشد بدون احتیاج  
 اخذ از احدی از ائمه تا آنکه ابو هریره در تصدیق مسوع خود از آنحضرت صلعم محتاج تصدیق و تزکیه او شده است  
 کلامه و هو فی غایة النفاسته هكذا فی الاشاعه وقد لخصنا لخصه بعد علی قاری تقلید صاحب کرامه ابو حنیفه نیز با اوله شاهد  
 زد کرده و مقرر نموده که وی مجتهد مطلق باشد صاحب اشاعه گفته و این مخالف چیزی است که از فتوحات گذشته که  
 مهدی قیاس انمیداند و اگر میداند برای اجتناب از ان میداند پس می حکم نکند مگر با قار ملک مسدود که او تعالی بسو  
 او فرستاده باشد و نوکث الشرع المحمدي الذی لو کان محمد صلعم حیا و رحمت تلک لنازله لم حکم فیها الا حکم المهدی  
 فی علم ان ذلک هو الشرع المحمدي فیحرم علیه القیاس مع وجود النصوص اللتی منوها لئلا یأدا انه قال فی صفة یقفوا اثری  
 لا یخطی فرغنا انه متبع لما شرع انتهى کلام الفتوحات و برین تقدیر مهدی مجتهد نباشد چه مجتهد حکم میکند بقیاس و  
 بروی حکم بدان حرام بود و نیز مجتهد خطا میکند و وی خطا نکند چه معصوم است در احکام بشهادت نبی صلعم و این سخن  
 بر عدم جواز اجتهاد و حق انبیا علیهم السلام و هو التحقيق انتهى کلام الاشاعه گویم آنچه از احادیث صحیحیه ثابت میشود همین قدرت  
 که هست و عیسی علیها السلام حکم بشرع محمد می کنند و این تفصیل که تعلق آن از علماء وقت نمایند یا از آنحضرت صلعم یا از وحی  
 و الهام صحیح وارد نشده پس تعمق در امثال این امور که ایشان مجتهد باشند یا نه از قبیل خوض لا طائل و فضول کلام است  
 که اهل علم از طرف شارع بدان ماموسیند و ظاهر آنست که قرآن کریم که اعظم حجج رب العالمین و کرم معجزات رحمة للعالمین است  
 یسین نبوی که در کتب صحاح و سنن و معاجم و مسانید بدون است و در حدیث در حق آن وارد شده و اوتیت القرآن و شله  
 معه و تاقیام میامت باقی است و در اکثر بقیع ارض میسر و موجود مهدی و عیسی علیهما السلام را در عمل بشرع خاتم الانبیا  
 کافی و وافی شونه حاجت تنقی از عمال افتد و نه ضرورت اجتهاد زیرا که نصوص کتاب سنت کفیل احکام جمله حوادث حال  
 استقبالی است مهارت و عیومی باید تا حکم هر حادثه ازین هر دو حجت نیره بر آرد و آنکه گفته اند که تعلق سنت بالمشاهده آنحضرت  
 کنند محتاج سند صحیح مرفوع است چه آنحضرت صلعم لجام آخرت رفته شافیه یعنی چه آری تعلق بوحی یا الهام الهی چه می دارد  
 که آنچه در و این سنت امروز بدون است در ان روز عیسی مهدی را بوحی الهام بران مطلع فرمایند و اگر مراد بشافیه استفا  
 از قبر نبویست پس این همان تعلم حضرت از قبر ابو حنیفه شد علاوه آن در هیچ روایتی ضعیف هم نیامده که این بزرگواران التجار و  
 مقدس یا قبر مطهر وی صلعم خواهند کرد و قطع نظر از ان سکونت و ماند بود هر یک و عیسی علیها السلام در بیت المقدس باشد  
 مدینه از انجا مسافت بعیده دارد با این مسافت استفاده از قبر صورت نمی بندد پس آنچه زود و تر بخاطر میسر است و  
 ظاهر نصوص است مماشاة با حکام قرآن موجود بین الخلق و سنت موجوده میان ان سلام است و لا غبار علیه و لا شائ  
 و انما علم و بعد صاحب شاعه سیزده چهارده و چه عقلیه و نقلیه فقیهیه در رد حکایت حضرت و تقلید ابو حنیفه بحق صاحب  
 و عیسی علیهما السلام ذکر کرده حاجت ایرادش درین مقام نیست که از قبیل بیان جمله ضعیف و بغوات منسره و تقلید  
 است و این قسم مقلده استحقاق جواب التفات خطاب از نو کدام بلا و آفت است که بدولت این تقلیدات و تا و لا

در اسلام واقع نشده این همه فتن و مفاسد که می بینی و این همه منکرات و تشامع که پیش روی همه لطیف تقلید را در مجال و نوازل  
نصوص و صرف آن از ظاهر و سی است بغیر الله باشد و حکم مایرید حدوث تقلیدند به حسب اقتساب و مخالفت بسوی عظیمی از عظام اسلام  
بعذر و درین شبهه و ادعا باسخیر شده باقرار مقلده و از آثار قیامت است و در وی بجزان نصوص و اجتهاد الاخذ و الاطاعه بر وجه استیفاء  
ست و در هر قرن جمعی از اهل علم و اهل حق بیدارند آن تحریر و تقریر و مناظره بلکه مبارزه پر درخته اندالی یوسنا اندامی پرواز  
اما گوش شنوا و چشم بینا کجاست که آن امر الله قدر مقدور در شاه گفته تمام آن هول و اهراب و نطق تعصبهم و عناد هم لیس مطمح  
نظرم الا تفضیل ابی حنیفه و لوبال اصل و لوبال یودی لی الکفر و لیس عندهم علم بفضائله البجته التي الفت فیها الکتب فیضون بالانساب  
و الاخرات التي لا یرضاه الله و رسوله و لا ابو حنیفه نفسه و لو سمعها ابو حنیفه لافتی بکفر قائما و فی فضائل ابی حنیفه المقررة  
الحررة کفایة لمجیه لا یمتاج فی اثبات فضله الی الاقوال الکاذبة المفسرة المودیة الی تفتیض الانیار انتهی گویم علوم میسالیغه که  
با خصوص حنیفه را در باره اثبات فضل بلکه تفضیل ابی حنیفه بر ائمه دیگر است مقلدانند هب شامعی و احمد و مالک و انیس  
اگر چه کتب مولفه در مناقب چهار ائمه مجتهدین خالی از تکلفات و مبالغه بی اصل نیست ابو حنیفه فضل وجود در قرون مشهور  
لهما باسخیر و همچنین ائمه ثلثه را چه کم است که احتیاج تفضیل فقدا و بر سنت نبوی که موجب تفتیض شدن فیض نصوص شارع صلعم  
عارض حال کرد و محتجی که خلف است با سلف است و ائمه شان باید و تذکر آنها بر حمت و غفران شاید کفایت میکند این همه لاد  
و قلاقل چرا دین همه وجود بر تفریح فقهار و شور و شغبت سو که مفضیض بودین اوله کتاب بر این سنت میشود یعنی چه حق تعالی  
مسلمانان را عقل سلیم بخشد و از زهرین دیوسلیم دار و بعد صاحب شاعره گفته عجائب نیست که قبرستان ریبا وجود  
فضل و جلالت چیز ازین باب واقع شده و در شرح خطبه نقایه گفته ان عیسی اذا نزل عمل بحدیب ابی حنیفه کما ذکره فی الفصل  
الستة و لیت شعری ما الفصول الستة و ما الدلیل علی هذا القول فانما الله و انما الیه ارجعون و علیک اتباع السنة الخرافات احمره  
و حصن من الابوار و الارار و حنة من سهام الشیطان المرید و ابانک الاخرار بمثل هذه الترات الباطلة و و دع التعصب خانه باب  
عظیم من ابواب الشیطان الرجیم الایم نافع و ذبک من شر الشیطان و خننه و نقحه و نفثه و نساکک التوفیق لما تحب و ترصی انتهی  
کلامه گویم قبرستان تهادین و در طه گرفتار نیست بلکه دیگر شاخ حقیقه هم با وی عهدش اندیم حنیفه صاحب فخر گفته  
الی ان حکیم بدمیه عیسی علیه السلام و هدایت علی امر عصبه ختم من من من سائر العلماء العظام انتهی لیکن در و حصار گفته تبع فیض  
القبرستان و کانه اخذ و نماذکره اهل الکشف ان نهیمه اخرا فذ سبب نقطا نالکن لا دلیل فی ذلك علی ان نبی الله عیسی حکیم  
بحدیب ابی حنیفه و ان کان العلماء موجودین فی زمنه فلا بد من دلیل و لهذا قال السبوطی فی رماذ سماها الا علام ما حاصله ان  
ما یقال انه حکیم بحدیب من المذنب الاربعه باطل لا اصل له و کیف یظن نبی انه یقلد مجتهد مع ان المجتهد من احاد بنده  
الائمة لا یجوز التقلید و انما حکیم بالاجتهاد او بما کان یعلمه قبل من شر معینا بالوحی او بما تعلمه منها و هو فی السماء او  
یتظر فی القرآن فیفهم منه کما کان یفهم نبینا صلعم و اقتصر السبک علی الاخر و ما یقال ان الانام المهدیه یقلد ابی حنیفه  
روه علی القاری من رسائله المسماة بالمشرب لوروی من حدیب لمهدی و ترر جهادنه محمد مطلق و رو فیها ما وضعه  
بعض الکذابین من قصه طویبانه و نه کلام باض لا اصل له و لا یجوز حکایه الالروه کما او ضحی لا صحابه و اتباعه انتهی لخصاً

گویم درین قبیل است غرض از این است منسوبین المبارک من فلعنتم ربنا اعدا دریل علی من و قول ابی حنیفه در اگر چه  
صاحب نشین شامی یعنی ابن عابدین تاویل معنی این بیت نموده اما دل فقیر از مضمونش در تعلق است در صحت استساب و  
بسیار این مبارک محدث نظر است حق آنست که این قسم مسابقات و اغراقات از اتباع مذاهب بجز در حق ائمه مذاهب خود  
واقع شده است نه از مضمون غیب قف در رساله ششم گفته که بعد انفضال مقدمه و مجال حضرت امام مهدی و حضرت  
علیهما السلام در آن بلاد سیر فرمایند و بلا کشیدگان و مجال را به بیان درجات ایشان تسلی دهند و نقصانهای  
ایشان از انبیاات و الطاف تبارک کنند و حضرت عیسی حکم بقتل خنزیر و شکستن چلیپا و قبول نکردن بزرگی و تکلیف قبول  
اسلام بیان فرمایند چون عنایات الهی در جمیع بلاد اسلام پیچ کافر خاند و تمام زمین بخور عدالت حضرت مهدی منور گردد  
پیچ و بنیاد ظلم و فساد برکنده شود و همه مردمان سرگرم طاعت عبادت باشند مدت خلافت ایشان هفت سال است  
سال بیست و نهم سال باشد و ظاهر آنست که هفت سال با فراغت است و سال ششم در تدبیر جنگ جبال با مجال سال نهم به صاحب  
سیع علیه السلام با این حساب عمر مبارک ایشان چهل نه سال میشود و درین اثنا حضرت امام مهدی بر همت پیوسته شوند و حضرت  
عیسی بر ایشان نماز گذارند و درین کنند بعد ازین جمیع جهات و رتق و فتق امور بدست عیسی علیه السلام مسلم شود و عالم  
حالت نیکتر باشد درین اثنا از جناب الهی بایشان وحی رسد که من بندگانی از پیدایش خود می آریم که هیچکس با ایشان  
مقاومت بر نمیخیزد پس بندگان مخلص مرا بکوه طور پناه بده حضرت عیسی در قلعه که حالا بکوه طور قائم است تزلزل فرمایند  
بجمع سبب ب از وقت پراخت نمایند که درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سدا سکندری را شکسته بیرون آیند از حوال  
خروج ایشان در باب پنجمت تحریری یابد **قف** شوکانی در توضیح بعد ذکر احادیث آورده در عیسی بن مریم گفته فیه  
تسعة وعشرون حدیثاً تنضم الیهما احادیث اخرو ذکر فیها نزول عیسی علیه السلام منها ما هو مذکور فی احادیث الدجال  
منها ما هو مذکور فی احادیث المنتظر و تنضم ال ذلک ایضاً الاثار الواردة عن الصحابة فلها حکم الرفع اذ لا مجال للاختصاص  
ذلک منها عن ابی هريرة عن ابن شیبہ و منها عن ابن کثیر المال و منها عن ابن کثیر و منها عن ابن  
عباس فخره فی الکفر و منها عن ابن کثیر و منها عن ابن کثیر و منها عن ابن کثیر و منها عن ابن کثیر و منها عن ابن کثیر  
فی کثر العمل بجميع ما سقناه بالغ حد التواتر کما لا یخفى علی من فضل اطلاع مقتر بجمع ما سقناه فی هذا الا حدیث الواردة  
فی المهد المنتظر متواترة و الاحادیث الواردة فی الدجال متواترة و الاحادیث الواردة فی نزول عیسی متواترة فی المقادیر  
کفایت این هدایت است که گویم شوکانی این رساله در سده نوشته و اخبار و آثار که بدان اشارت نموده غالبش درین کتاب  
بتفویق البواب فصول مذکور است و کاتب حروف نقل رساله مذکور از حدیده در سده ۱۲۰۵ هجری بقلم خود در سفر مبارک حج  
گرفته و با الله التوفیق باب ششم در بیان خروج یاجوج و ماجوج و این نیز یکی از شرائط عظیمه قریبه قیام ساعت است و خروج  
ایشان در عهد حضرت روح الله عیسی بن مریم علیه السلام اتفاق افتد قال الله تعالی یا ذا القرمین ان یخرج یاجوج  
فی الارض و قال تعالی فی سورة الانبیاء حتی اذا فخت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و فرمود رسول خدا صلوات  
لا تقوم الساعة حتی تجون عسرات طلوع الشمس من مغربها و الدخان و الدابة و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی بن مریم

و طهور المجدی و ثلاث خضفات و نار سنج من قمر عدن این حدیث از حجه ابن ماجه عن حلیفه بن اسید و احادیث وارده  
 در باره ایشان بسیارست و درین حدیث ترتیب قوع این ده آیه ذکر کرده و سه کلام دریا جوج و ما جوج بذیل چند فصل نوشته  
**فصل اول** در بیان نسب ایشان در آن اقوال است یکی آنکه بنی آدم انداز اولاد یافت بن نوح و دو سبب غیره همین جزم کرده  
 اند و سبب دیگر آنست که بر آن اعتماد نموده دیگر آنکه ترک هستند قاله الصنیاک و بعضی گفته که یا جوج از ترکانه و یا جوج از و لیم و کعب گفته  
 اولاد آدم اند مگر نه از حومی بلکه آدم بجواب رفت و او را احتلام شد و نطفه او بنجاگ آسخت از آن یا جوج و ما جوج متولد شدند  
 را در کرده اند باینکه احتلام بر انبیاء جائز نیست و جواب داده اند که منفی رویت جماع در نوم است نه احتلام صرف که بر او  
 از اندام باشد پس محتمل است که فقط دفع ما شده باشد و این جائزست چنانکه بول کردن جائزست حافظ ابن حجر در مستح الباری  
 گفته الاول هو العمد و الاثان کانوا من الطوفان نودی و رفقاوی گفته یا جوج و ما جوج از اولاد آدم اند غیر حومی ترد جماعی  
 پس بر ادرا با شدند از طرف پدر حافظ ابن حجر گفته این از احدی از سلف جز کعب از روی نیست حدیث مرفوع را و  
 انهم من ذریه نوح و نوح بنی شبلیه ذریه حومی است و ابو بریه مرفوع آورده که ولد لنوح سام و حام و یافت فولد لسام العز  
 و فارس و الروم و ولد لحام القبط و البربر و السودان و ولد لیاخت یا جوج و ما جوج و التزک و الصقالیه حافظ گفته در سنه  
 ضعف است در سیرة شریه گفته اینها بنی آدم اند از اولاد یافت بن نوح ملک ایشان در اقصای بلاد شمالیه بیرون از هفت  
 اقلیم است بجانب شمال ایشان دریای شورست که آب و بسبب تنبلیت بر و چندان غلظت دارد که گذار کشتی در آن  
 نیست شرق و غرب ایشان دو کوه عظیم بسیار بلند مانند دیوار که راه بر آمدن فرود آمدن ندارد از لب یارسته اند و بطرف جنوب  
 ایشان هسته است نزدیک میشود چنانکه در میان ایشان فاصله قلیل ماند بود اسکندر ذو القریین از دیوار آهنی که بلند  
 باطله بود و کوه و عرضش شصت فرساز باشد بند کرده این خمیشان همیشه بکافتن و شکافتن آن مشغول میشوند اما حق تعالی  
 بدو حفظ خود شبانه بدستور اول راست میگرداند و در وقت حیات جناب نبوت صلعم بقدر میان حلقه دو انگشت یعنی  
 نز انگشت و انگشت شهادت رخسار فاده بود دلیل منور ماینقدر نرسیده که بنی آدم توانند بر آمدن روز که این دیوار شکسته  
 شود برون آیند **فصل دوم** در ذکر حلیه و سبب ایشان ابن ابی حاتم از طریق شریع بن عبید از کعب آورده که گفت  
 ایشان سه صنف اند صنفی است که اجسادشان همچو ارزست بفتح همزه و سکون را و زای همچو آن درختی بسیار بزرگ باشد  
 در بنیای گفته شو شجر الارز من پوشش معروف و قیل شجر الصنوبر استی و در صرح گفته ارز در زبرنج و ارزه بفتحات درخت  
 ارز من ارزه بالتسکین درخت صنوبر استی و صنفی است که چهار ذراع در چهار ذراع است و صنفی است که گوشه های خود  
 میگسترانند و یکی را الحاف میسازند و در حدیث حذیفه مامقذ آن آمده و هم حاکم و ابن ابی حاتم بطریق ابن ابی جوزی  
 ابن عباس آورده که یا جوج و ما جوج یک یک شبر بود و دو شبر اند و طول ایشان سه شبر باشد و فی نظر از قتاده آمده که ایشان  
 بست دو قبیله اند ذوالقرنین بر بست در یک قبیله بنای سد کرده و یک قبیله از ایشان غاب بود و بفرورفته و هم  
 الا ترائک بین باقی ماندند ترک از احاطه سداخر جابن ابی حاتم و ابن مردویه از طریق سدی روایت کرده که گفت  
 ترک سریه از سرایای یا جوج و ما جوج اند غائب بودند که ذوالقرنین آمده سد بست و ایشان خارج ماندند احمد و طبرانی

از خاندان عبد الشدین حمزه از خاله وی مرفوعا آورده که انکم تقولون لا عدو وانکم لا تزالون تقالون عدو حتی تقالوا  
 یا جوج و یا جوج عرض الوجوه صفار العیون صهب الشحور من کل حدب یسلون کان وجوههم الحجان المطرقة یعنی بهیاری  
 کوچک چشم سرخ سوی باشند گویا تو نامی ایشان سپر باریم نشسته است در صراح گفته ترس مطرق و حجان مطرقة التي یطر  
 بعضها فوق بعض كالنحل المنصوفة یعنی تو بر تو اتی در اشاء گفته و این مویده است که ترک قبیله از ایشان است و صهبه  
 میان حمزه و سواد باشد یقال رجل صهب امرأة صهباء تهی و اما سیرت ایشان پس ابن حبان در صحیح خود از ابن مسعود  
 مرفوعا آورده ان یا جوج و یا جوج اقل ما یرک حد من صلبه الفاس الذریة یعنی یکی از ایشان کمتر از هزار اولاد صلبی خود نمیگذرد  
 مراد کثرت نسل ایشان است و سنان از روایت عمرو بن لوس عن ابی مرفوعا آورده که ان یا جوج و یا جوج یا سجون یا ایشان  
 و انیموت رجل منهم لا ترک من فریته الفاضا عدا یعنی کثیر اجتماع اند با زمان و لذت اولاد بسیار میشود ابن ابی حاتم و ابن مردودیه  
 روایت کرده که ان یا جوج و یا جوج هم نسایر یا سجون ماشا و او شجر یلقون شوا و احدی ریش یعنی گویا درخت اند بار می آرند چندتا  
 میخواهند و حاکم و ابن مردویه از طریق عبد الشدین عمرو آورده اند ان یا جوج و یا جوج من فریته آدم در انهم ثلاث عام و این  
 منهم رجل لا ترک من فریته الفاضا عدا و طبرانی و ابن مردویه و بیهقی و عبد بن حمید از ابن عمر نخوان روایت نموده و زیاد  
 زده که آن سه را تاویل متاریس و منند نام است هم عبد بن حمید بسند صحیح از عبد الشدین سلام مانند آن آورده و ابن ابی  
 حاتم از عبد الشدین عمرو روایت کرده که گفت ابن الاثنی عشره اجزاء فتسعة اجزاء یا جوج و یا جوج و جز سائر الناس  
 یعنی جن انسان جز و اند نه جز و از آنجمله یا جوج و یا جوج اند و یک جز باقی مردم و در خبر مرفوع آمده ان یا جوج یا جوج بحقیق  
 السکل یوم یعنی هر روز سدر را میکنند تا بر آید ابو هریره مرفوعا روایت کرده الشد یخفرونه کل یوم حتی اذا کاوا و یخفرون  
 قال الذکر علیهم ارجعوا فخرقوه غذا فیعبیده الشد کا شد ما کان حتی اذا بلغ مدتهم و اراد ان شان یبعثهم علی الناس قال الذی  
 علیهم ارجعوا فخرقوه غذائنا ان الله تعالی و استثنی قال فیرجعون فیجدونه کهبیه حین تزکوا فیرقونهم علی الناس بحديث اخرجه  
 الترمذی و حسن و ابن حبان اسحاق و صحیح یعنی سدر هر روز می کنند تا آنکه چون نزدیک بخرق او میشوند کسیکه برایشان  
 حاکم است سیگوید برود و برگردد فردا خرق خواهد کرد و او تعالی آنرا سخت تر از آنچه بود بسیار زد تا آنکه چون بدت  
 خروج خود برسد و اراده الهی ببعث ایشان بر مردم شود حاکم ایشان بگوید برگردد فردا انشاء الله تعالی او را پاره  
 خواهد کرد و استثناء کند پس برگردد و آنرا روز فردا بر شکلی که گذاشته رفته بوئند بسیار پس سدر را شکسته و  
 این بر مردم حافظ ابن حجر گفته اخرجه الترمذی و ابن ماجه و اسحاق و عبد بن حمید و ابن حبان کلهم عن قتادة و حال بعضهم  
 بحال الصحیح ابن العبرنی گفته درین حدیث سه آیت است یکی انکه حق تعالی ایشان را از حفر سدر در روز و شب منع کرد  
 و باز داشته دوم آنکه منع کرد ایشان را بر آمدن بر سدر و بان و آلات حفر و خرق و این الهام نکرد و این کار ایشان  
 آموخت یعنی با آنکه در احوال ایشان آمده است نزد و هب که اشجار و زروع و غیره آلات سیدارند سوم آنکه باز داشته  
 ایشان را از گفتن استثناء یعنی انشاء الله تعالی تا آنکه وقت محدود برسد حافظ ابن حجر فرموده در وی ایست  
 ایشان اهل صناعات و اهل ولایت و سلطنت و رعیت که اطاعت من فوق خود میکنند بوده اند و در ایشان کسی

که خدا را بشناسد و اقرار بقدرت و شیت او میکند و بکوشش این کلمه بر زبان حاکم ایشان بسیار ختم کرده و معنی آن نشانه  
باشد و مقصود که برکت این کلمه است حاصل گردد و بعد برای هر یکی ازین دو احتمال حدیثی آورده و گفته که نزد عبد بن حمید  
از طریق کاتب اخبار خود حدیث ابو هریره آمده و در آن گفته است فاذا اجار امر الله العقی علی بعض السنتم نان غذائنا  
شاه الله تعالی فمفرغ منه و نزد این مرد و بیا از حدیث حذیفه ماتد حدیث ابو هریره آمده و فيه فیصبحون وهو اقوی منه  
بالاسم حتی یسلم علیهم صین یرید الله ان یبلغ امره فیقول المؤمن قد انقذت الله تعالی فیصبحون ثم یخرون علیه فتح احادیث  
و سنده ضعیف استی کلام الحافظ و حاصل این احتمال لغا استثناء بر زبان یکی از ایشان است و این اقوی است و احتمال اسلام  
آوردن یکی از ایشان چنانکه روایت بر آن دلالت میکند نیز است روایت نعیم بن حماد از ابن عباس مرفوعا در اول میکند و نقل  
است یعنی الله صین سری بی لی یا جوج و ما جوج فدعوتهم الی دین الاسلام و عبادته فابوا ان یمیبونی فمهم فی النار مع  
من لد آدم و ولد ابیس کل هو وضع هكذا فی الاشاء فصل سوم در بیان خروج و فساد ملک یا جوج و ما جوج مسلم از حدیث  
بن سحان در حال خروج ایشان بعد ذکر دجال و قتل و بر دست عیسی علیه السلام و غیره آورده که فرمود ان حضرت صلوات الله علیه  
عیسی قوم قد عصمهم الله من الدجال فیسح وجوههم و یجدهم بدجا هم فی ابجته فبعیناهم کذکک ذاد حی الله الی عیسی ان قد اخرجت  
عباد الی لایدان لاحد بقابلهم فخر عباد الی الطور و یجبت الله یا جوج و ما جوج فخرجون علی الناس فینشقون الماء و یحصن النار  
منهم فی حصونهم و یضمون الیهم موشیهم و یشریون میاه الارض حتی ان بعضهم لیم باله فیشربون ما فیها حتی یرکوه سباحتی  
ان من یمرن بعدهم لیم ینزلک النهر فیقول قد کان ما ساء مرة حتی اذا لم یبق من الناس احد الا اخذ فی حصن او مدینه و یمرون  
بجیره طبرستان فیشربون ما فیها و یرا خرم فیقولون لقد کان ینده مرة مار و سبهم عیسی نبی الله و صحابه حتی یکون اس الثور و اس  
الحمیر لاحد هم خیر من بانیه و ینار حاصل معنی آنکه عیسی علیه السلام وقت خروج ایشان بوجی الی مع مسلمانان بکوه طور متحصن شود و  
ایشان از مدینه آبای دریا بنوشند و آنرا خشک سازند و موشی را بخورند و از قلت رزق سرگاز و خربتر از صد بار خورند و مسلمانان  
باشد بسیار حشریه گفته مثل موش بیرون آیند و از هر طرف هجوم آرند بجز طعه و حصن از دست ایشان نماند و در قتل و غارت  
پس باک نکنند و نیز گفته کثرت ایشان بحدی است که جمع اولین ایشان بر بحیره طبرستان چون برسند آبش را بنوشند و خشک  
و بجز طبرستان در طبرستان بر دست هر طرف او بقدر برفت کرده یا ده کرده و آبش بسیار عقیق است و چون جمع آن  
ایشان برسند گویند شاید وقتی اینجا آب بوده باشد و همین کثرت با انواع ظلم از قتل و هتک اسروبی ناموسی و عذابهای  
شدید و آدم خوری و غیره مشغول باشند و چون صفت در ملک شام بیانند چون آنجا برسند که در زمین کسی را از او میان  
گذشتیم بیاید تا خلقت آسمان را نیز بکشیم این اراده تیره بجانب آسمان پسر اند حق تبار آن تیر را بزرگ خون بود  
و پس از آن در چون با شمال محاسبه کنند خوشدل شوند که حال غیر از سبکس خاندان استی گویم در روایتی آمده سلم و غیره فیقولون  
قد قتلنا من فی الارض منهم فانتقل من فی السماء فیرمون بنشایهم الی السماء فترجع الیهم مخصوبه و ما فی روایتی هم یرا حد هم خرم  
تم به علی السماء فترجع الیهم مخصوبه و ما للبلاد و یقتله غیر غیب بی الله و صحابه ان الله فیرسل علیهم المنف فی رقابهم و فی روایتی  
دو ذکا تخف فی اعناقهم فیصبحون موتی موت قدس و احده لا ینسج هم جس فیقول مسنون الایجل لیشتری لنا نفسه فلیطهر

ما فعلنا انما العبد و فخر و در جل منم محسبا نفسه قد و طنبها على انه مقتول في منزل في يوم موقى بعضهم على بعض فينادى يا معشر  
 بلنك في الاله بشرا وان الله عز وجل قد كافاكم عدوكم فيخربون من بلنهم و حصونهم و يسرحون سواهم فما يكون لها معنى الا محرم  
 فتشكر عن حسن بالشكرت عن شى حتى ان دوايا الارض لتسمر و تشكر شكر اس لم حرم و دناهم و يبسط بنى الله عيسى صاحب الالار  
 فلا يجدون في الارض موضع شرب الا و ملاه زمهم و قنهم فيؤدون الناس بنقنهم اشجع حياهم فيستغيثون بالشفيعت الله سبحانه و  
 خبره فقصر على الناس غما و خانما و قلع عليهم الركة و يكشف ما بهم بعد ثلاث و قد قذفت جفتهم في البحر و في رواية في غيب بنى  
 عيسى و اصحابه الى التفسير بل عليهم طير كما عناق البخت فجلهم قطرهم حيث اشار الله تعالى و في رواية فترسهم في البحر و في رواية في  
 النار ثم يرسل الله عليهم مطرا لا يكن منه بيت مدر ولا وبر فيغسل الارض حتى تتركها كالزقعة ثم يقال للارض انى تترك و روى  
 بركتك فيومئذ تاكل الحصابة من البرمانه و يستظنون ليقفها و يوقدوا مسلمون من قسى يا جوج و ما جوج و تشابههم و انهم سبعة  
 حاصل معنى اين حديث آنست كه ايشان بگويند اهل زمين را قتل كرديم اهل آسمان را هم بچشم و تير خود بر آسمان اندازند و از آسمان  
 زگين بخون باز گرد و بر اى از ايشان فتنه و عيسى با اصحاب خود دعا كنند و در گردن ايشان لعن ياد و در آيد كه از ان دريك  
 بميرند و حسى از ايشان مسموم نشود و لعن و دوى را گويند كه در بينى شتر و بز ميباشد در رساله حشره گفته بيمارى كه در شتر  
 از لعن گويند و ان الله ابيت كه در بينى ياد گردن ميشن آيد و در اندك مدت بدستو طاعون هلاك سازد انهمى و موى از سلسله  
 جان خود بر قتل نهاد و براى دريافت حال ايشان بر آيد و مرده يافته ندا كند كه خوشى باداى مسلمانان شمارا و تعالى نفايت كرد  
 از شما دشمن شمارا پس از شهر با و قلعه بايرون آيند و مويشى خود را بچردين بگذارند و جز گوشت اينها چراگامى نباشد و جان  
 گوشت و خون ايشان خورده خيلي فرجه اندام شوند و عيسى با اصحاب خود فرود آيد و يك شتر زمين خالى از شحم و بدبوى ايشان  
 بنابد و مردم از ان گزند يا سب و از او تعالى دعا كنند حق تعالى برايشان باوى مسرت كه عنقه و دخان آرد و توده خاک  
 را بر كند و گزند ايشان را بعدت روز و در كند و جيفه يا جوج و ما جوج را در سج افگند يا پرندگان كه همچو گردهاى شتر  
 بفرستد و ايشان اين جيفه با برداشته آنجا كه خدا خواهد بيند از ندياد و بجا افگند در رساله حشره گفته حق تعالى جانوران  
 پرنده را از گردن و دراز جبهه بفرستد كه آنرا در عرب عنقا گويند آن جانوران بعضى ايشان را بخورند و بعضى ديگران را  
 در جزاى و در آب شور دريا افگند انهمى و درين روايت منافات نيست زيرا كه بجز روز قيامت افزوده شدتش گردد  
 و بعده براى دفع خون و زرد ايشان باران آيد ناچهل روز و پيچ خانه صوف و خشت مانند كه در ان نخز و زمين آسشته  
 همچو قه سازه و زقعه بعضى آئينه ست كه آدمى در ان روى و صفات خود را ببيند در رساله حشره گفته همچو مكان نخچه و خام همچو  
 شترگاه خنز و خنس و شتر بى چكبين مانند و اين باران سبب نور بر كات و كلانى رويدگى تا گرد انهمى و زمين را حكم شود كه  
 ترويكست جو. بيارد كه نزد جماعتى از يك نارسه شود و زير برگ او ساير گيرد و مراد كلانى رمانه و محف اوست در رساله حشره  
 گفته آسايشى رود و هر كه مردگان آرزوى زندگان كنند و بر روى زمين غير اهل يان نباشند و كينه و عداوت از دل همه ناپوش  
 و همه مصروف احسان و طاعت شوند و در مردگان و ماران مردم را ايدانند انهمى و مسلمانان تا هفت سال كمال قه  
 يا جوج و ما جوج را بجاى همه بسوزند در رساله حشره گفته و اين حالت تا هفت سال بوجه كمال ماند و بعد از ان با



بلد بروت و طاعات و نماز مشرب و نقسانیت اندک ظهیر کردن گیرد و این همه در عهد مبارک حضرت عیسی علیه السلام بود  
 آید و مقام حضرت عیسی در دنیا چهل و پنج سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزندان چرامی ایشان متولد شوند بعد این مدت  
 حضرت عیسی سفر آخرت گزینند و در دهنه مطهره سنه ۶۰ حضرت پیغمبر صلعم مدفون شوند و نبی قیامت اختلاف کرده اند در آنکه استقامت  
 یا جوج یا جوج از کدام ماده است بعضی گفته اند مشتق از ایچ النار است ایچ نار التهاب و فرو خشکی است و بعضی گفته اند از اجزای  
 بعضی اختلاف باشد جزو قیل بن اللاج یعنی تیز و دیدن قیل بن اللاج اجزای یعنی آب سخت نکین بر همه تقادیر وزن و بی بیفول  
 مفعول است و همین است ظاهر قراره عاصم چه و می تنه این لفظها را به نمره خوانده و همچنین مشتق از قیل بن اللاج را سهل از نمره  
 گویند و قیل بن زینما فاعول من یج و ج و قیل بن اللاج اذ اضطررت و زنه ایضا مفعول قاله ابو حاتم و گفته اصل مفعول است  
 این همه اشتقاقات مناسب حال ایشان است و مؤید اشتقاق است از لاج قول تعالی و ترکنا بعضهم یومنون بوج فی بعضی  
 خروج از سد باشد فصل قصه عیسی علیه السلام مشتمل است بر چند اشراط از آنجمله قتال پیوسته مسلم از ابوهریره روایت  
 کرده لاقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود فیتقلهم المسلمون حتی یخسبوا الیهودی من و رار السجرا و السجری فیقول السجری  
 یذابیهودی خلفی فتعال اقله الا العرق فانه من شجر الیهود و از آنجمله قتال یا جوج و جوج است احمد و طبرانی از خالد بن عبدالعبدین  
 حرمله آورده اند انکم لا تزالون تقاتلون عدو الله حتی تقاتلوا یا جوج و یا جوج عراض الوجوه صغار الامین صعب الشعر من کل  
 حدب نیلون در صراح گفته صبیبه شقده فی شعر الراس صهبو به کذک صعب لغت منه و یقال للابل الذمی یخالط بیاضه حمرة  
 و هو ان سحر اعلی الوبر و یبيض اجوافه انتهى و از آنجمله مطر است که پوشیده نماند از وی هیچ خانه مدروند و بر احمد ابوهریره آورده  
 لاقوم الساعة حتی یطر الناس مطر لکن منه بیوت المد و لایبوا الوبر در صراح گفته مد و کلخ مد جمع ابل المد و الوبر ابل و به و صحیح  
 بفتحین ششم شتر و پیشم ناک شدن استی و از آنجمله انقطاع جهاد و کشتار شدن مردم است طبرانی از ابو امامه آورده لاقوم  
 حتی ترجوا حرائین در صراح گفته حرث کث و رزی کردن حراثت و از حرث مثل نزع و از ریح انتهى و از آنجمله  
 تزلزل خلافت است در ارض مقدسه یعنی در آخر زمان بدوران مهدی و عیسی در السلطه اسلامیان بیت المقدس باشد  
 چنانکه در عهد خلافت خلفائمه مدینه منوره و در عهد علی کرم الله وجهه و امام حسن کوفه و بعضی امیه دمشق و بزمانه خلفا  
 عباسیه بغداد و بعد تیموری و بی و اگره و دین زمان سلام بول است احمد و ابوداود و حاکم از ابن خواله مرفوعا آورده اند یا ابن  
 خواله اذ ارایت اخلافت زلت الارض المقدسه فقد دنت الزلازل و البلال و الامور العظام و الساعة یومئذ اقرب الی الناس  
 من می می نه من اسکت کان وضع ید علی راسه و مراد باین حدیث اگر صلح خلافت باشد پس در زمین بنی امیه هم واقع  
 شده پس از قسم اول باشد و ذکر بعضی از امور عظام دولت این گروه بی شک و آنجا ذکر کرده ایم و اگر مراد خلافت کلاست  
 پس مقرب در زمین مهدی و عیسی صورت گیرد و امور عظام این زمین را به شمس و ماه و غیر است و بدل اللسان آخر  
 الحدیث و الساعة یومئذ اقرب الی آخره و از آنجمله کثرت مال است سنیخین از ابوهریره روایت کرده اند لاقوم الساعة  
 یکثر المال و یفیس حتی یخرج الرجل بزرکوة ما له فلما یجد صدایقباها منه و حتی تقود ارض العرب و جاد انهارا و فی روایت  
 یکثر المال فیکرم و ذکر این علامت رتسم اول گذشته نیست مانع از آنکه این روایت ثانی اشارت باشد با آنچه واقع شده